

حفظ استقلال سیاسی در اپوزیسیون

سرمقاله

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

احزاب سیاسی باید از آبشخور جامعه تغذیه شوند؛ به عبارت دیگر، احزاب به طور معمول باید در درون بستر جامعه رشد و تحول یابند و با لایه های مختلف اجتماعی در تماس باشند. لیکن در کشورهای استبدادی این ارتباط مستقیم میان احزاب و جامعه توسط حکومت دیکتاتوری قطع و یا بسیار ضعیف و ناقص می شود. هم از این روی این احزاب مجبور به کار مخفی شده و بیشتر به صورت تبعیدی عمل می کنند. این جدا افتادگی اجتماعی احزاب سیاسی زاینده ی بسیاری از مشکلات و دردها می شود. یکی از مهمترین آنها ضعف بنیه ی اجتماعی حزب است. امری که با خود مشکلاتی در جذب نیروهای کارآمد و نیز تهیه ی پشتیبانی مالی را به همراه می آورد.

یکی از خصوصیات منفی که از این جدایی حاصل می شود ضعف پایگاه اجتماعی حزب است. حزب سیاسی در تبعید به این دلیل مجبور است که این کمبودها و ضعف ها را به صورت های دیگر و از طریق ابزارهای متفاوتی جبران سازد. یکی از این روش ها، روی آوردن به سوی قدرت های خارجی می باشد؛ منظور دولت هایی است که با دولت دیکتاتوری که حزب بر علیه آن مبارزه می کند دشمنی دارند. بر مبنای گزاره ی قدیمی "دشمن دشمن من دوست من است" برخی از احزاب سیاسی در تبعید گرایش پیدا می کنند که کمبودهای ناشی از جدا افتادگی اجتماعی خود را با جلب و جذب حمایت های سیاسی، تبلیغاتی، مالی و یا لجستیکی از دولت های بیگانه جبران سازند.

پرسشی که برای بسیاری از فعالان سیاسی و ناظران مطرح می شود این است که آیا این کار درستی است یا خیر؟ آیا به واسطه ی ضعف نیرویی و مادی خویش می بایست به سراغ دولت های بیگانه رفت و یا اگر به سراغ حزب آمدند باید با آنها مثبت برخورد و همکاری کرد؟ حساسیت این پرسش زمانی مطرح می شود که یک حزب یا سازمان سیاسی بسیاری از روش های مبتنی بر استقلال را امتحان کرده و از آن نتیجه ی درخشانی نگرفته باشد؛ به همین خاطر، به عنوان آخرین راه نجات، چاره ی کار را در همکاری با دولت های خارجی ببیند. آیا در این صورت نیز ایرادی به این سیاست حزب مورد نظر وارد است؟ آیا حرکت چنین حزبی در پیوند خوردن با پشتیبانی و قدرت بیگانگان «عقلانی» و «منطقی» به نظر نمی رسد؟

پاسخ این سؤال می تواند بر دو اساس خردگرایی و اخلاق گرایی ارائه شود. نخستین مبنا می تواند در نهایت تأییدکننده ی چنین تصمیمی از جانب یک حزب باشد؛ زیرا به طور عقلانی زمانی که شما می توانید

فقط احزاب مردمی قدرتمند
می توانند حافظ منافع ملی
در صحنه ی سیاست باشد.



شعر: نماد یک درصد

صفحه ۳

نقش حزب در حفظ منافع ملی

صفحه ۴

تمدن ایرانی، اراده ی ملی و نقش حزب

صفحه ۹

چرخش قدرت در تاریخ سیاسی ایران - بخش نخست

صفحه ۱۴

درباره ی آرمان گرایی واقع گرا

صفحه ۱۶

از نرزش قهرمانانه تا واگذاری وطن فروشانه

صفحه ۱۷

جامعه شناسی: مفاهیم و واژه ها (۴)

صفحه ۲۰

از یک کمکی برای دستیابی به هدفان برخوردار شوید نباید در استفاده از آن تردید کنید. این در حالی است که دخالت دادن اخلاق در این ارزیابی پاسخ را قدری دشوارتر و پیچیده تر می‌کند. اخلاق پایه‌ی محاسبات عقلانی را محدود و دشوار می‌سازد. آیا این به معنای این است که باید اخلاق را در این میان کنار بگذاریم؟

نگرش حزب ایران آباد در این باره:

حزب ایران آباد به عنوان یک حزب خردگرا و اخلاق مدار یک نگاه ترکیبی نسبت به این موضوع دارد. ما بر این باوریم که از یکسو باید به طور عقلانی به دنبال یافتن راه‌ها و ابزارهای لازم برای دستیابی به هدف بود و از سوی دیگر، با به کارگیری ارزش‌های اخلاقی، دست خود را در انتخاب این راه‌ها و ابزارها چندان باز نبینیم. این به آن معنی است که حزب می‌تواند در چارچوب‌های مشخصی عمل کند و نه فقط بر اساس اصل کارایی و بهره‌وری. دخالت دادن اخلاق در سیاست که به طور معمول از «عقل محض» یا «عقل کاربردی» پیروی می‌کند کار آسانی نیست. اما ما به عنوان یک حزب انسان‌مدار پایبندی به ارزش‌های اخلاقی را غیر قابل مصالحه می‌دانیم، زیرا معتقدیم که در طول تاریخ سیاسی معاصر روش پیروی محض از عقل محض ره به جایی نبرده است. نه ما را از دست استبداد نجات داده و نه برای ما دموکراسی به ارمغان آورده است. هرگونه وابستگی به بیگانگان در مسیر کسب قدرت سبب تعهداتی در زمان بودن بر سر قدرت شکل می‌بخشد. امری که کار حکومتگری را از اصالت مردمی خود دور ساخته و در نهایت دستاوردی جز استبداد و غارت به همراه نمی‌آورد. این در حالیست که راه‌های عقلانی مردم-محور نیز موجود است.

ما از همان ابتدای کار خویش گزاره‌ی نادرست "سیاست پدر و مادر ندارد" را زیر سوال برده و در مقابل آن گزاره‌ی "سیاست هم پدر دارد هم مادر" را مطرح کردیم. ما سیاست را دارای هویت می‌دانیم و معتقدیم که فعالیت سیاسی باید شناسنامه داشته باشد؛ نشان دهد که از چه ارزش‌هایی دفاع و در صورت کسب قدرت از چه ابزارهایی برای دفاع از آن استفاده می‌کند.

اما ما این بحث اخلاق مداری را در یک ترکیب ارگانیک با عقلانیت مورد بررسی قرار می‌دهیم. یعنی حزب را به سطح یک انجمن اخلاقی تقلیل نمی‌دهیم، لیکن پیروی از اخلاق را عاملی مؤثر در چگونگی پیروی از عقل در کار سیاسی می‌دانیم. به طور مشخص و در پیوند با بحث جداسدن حزب از بستر اجتماعی خود، حزب ایران آباد باور دارد که این موضوع از زمانی که امکانات ارتباطاتی جدید پا به میدان گذاشته‌اند نمی‌تواند و نباید یک مانع مطلق جلوه کند. این بدان معنی است که اگر یک حزب استراتژی مبارزاتی خود را بر پایه‌ی

اگر یک حزب استراتژی مبارزاتی خود را بر پایه‌ی بناسازی عقبه‌ی اجتماعی قوی برای خویش بنا کند خواهد توانست با استفاده از امکانات ارتباطاتی امروزی این پشتوانه‌ی مردمی را تدارک ببیند. این امر البته نه ساده است نه کم‌هزینه، اما شدنی و ممکن است. به همین خاطر آن چه که باید صورت گیرد طراحی یک استراتژی عمل‌گرا در این باره است.

حزب ایران آباد از همان ابتدای کار خویش گزاره‌ی نادرست «سیاست پدر و مادر ندارد» را زیر سوال برده و در مقابل آن گزاره‌ی «سیاست هم پدر دارد هم مادر» را مطرح کرد. ما سیاست را دارای هویت می‌دانیم و معتقدیم که فعالیت سیاسی باید شناسنامه داشته باشد؛ نشان دهد که از چه ارزش‌هایی دفاع و در صورت کسب قدرت از چه ابزارهایی برای دفاع از آن استفاده می‌کند.

بناسازی عقبه‌ی اجتماعی قوی برای خویش بنا کند خواهد توانست با استفاده از امکانات ارتباطاتی امروزی این پشتوانه‌ی مردمی را تدارک ببیند. این امر البته نه ساده است نه کم‌هزینه، اما شدنی و ممکن است. به همین خاطر آن چه که باید صورت گیرد طراحی یک استراتژی عمل‌گرا در این باره است.

استراتژی مردم-محور

در حزب ایران آباد معادله‌ی فوق به این صورت طراحی شده است:

برای برقراری پیوند گسترده با نیروهای اجتماعی داخل کشور نیاز به امکانات ارتباطاتی قوی می‌باشد، مسئولیت تأمین نیروی انسانی و هزینه‌های برقراری این ارتباط نیز بر عهده‌ی هموطنان خارج از کشور است.

بنابراین استراتژی حزب ما به طور کامل تکیه بر نیروهای ایرانی و ملی دارد، هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور. برای تحقق این استراتژی حزب باید قادر باشد که توجه و همکاری ایرانیان خارج از کشور را به خود جلب کرده و از این طریق هم نیروی انسانی مورد نیاز برای این منظور را تأمین کند و هم امکانات مالی مورد نیاز خود را. با تکیه بر نیروهای کیفی آموزش‌دیده و سازمان‌یافته از یک سو و تأمین مالی نیازهایش از سوی دیگر حزب می‌تواند از طریق وسایل ارتباطاتی مدرن شروع به کار گسترده‌ی تبلیغاتی به سوی داخل کشور کند.

روش‌های ارتباطاتی قابل‌تصور برای این منظور مشخص است:

- استفاده از ماهواره به صورت رادیو و تلویزیون‌های ماهواره‌ای
- استفاده از رادیو از طریق موج کوتاه
- استفاده از شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی
- استفاده از مجموعه‌ی امکانات اینترنتی (ایمیل، وبلاگ، ...)
- بهره‌بردن از اپلیکیشن‌های مورد استفاده‌ی جامعه مانند تلگرام و اینستاگرام و وایبر ...

به همت این ابزارها حزب می‌تواند به دو مهم اقدام کند: نخست شناساندن خود به لایه‌های میلیونی جامعه و دوم جذب نیروهای مستعد به کنشگری از میان علاقمندان.

در صورتی که این مرحله از کار خوب پیش رود حزب می‌تواند نیروهای خود در داخل کشور را سازماندهی کرده و برای اجتماعی کردن کار تبلیغاتی از آنها استفاده کند. یعنی عده‌ای کنشگر در مدارس

و کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها و ادارات و محلات مشغول معرفی حزب و شناساندن مواضع آن باشند. این مرحله‌ای است که حزب را به درون خیابان‌ها و کوچه‌ها برده و به همراه وسایل تبلیغاتی حزب، تشکیلات را به یک واقعیت صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی کشور تبدیل می‌کند.

ما بر این باور هستیم که این روند در طول دست کم بیست سال گذشته و با ورود ماهواره به صحنه‌ی ارتباطات ممکن و میسر بوده است. ممکن است که چنین مسیری طولانی و پرهزینه به نظر آید، اما به نظر می‌رسد برای دستیابی به شرایطی که در آن یک تغییر تاریخی کیفی در کشورمان میسر شود این یگانه راه باشد. هر مسیر میان‌بردار دیگر می‌تواند به ناکجا آباد برود، چنان چه تا به حال این گونه بوده است.

در پایان نباید فراموش کنیم که همه‌ی این تلاش‌های عملی زمانی می‌تواند معنی داشته باشد که گفتمان یک حزب سیاسی، یعنی پیام و محتوای آن، برای جامعه جذابیت داشته باشد. به کلام روشن، برنامه‌ی سیاسی حزب برای تغییر رژیم و دگرگونی نظام حاکم باید در میان لایه‌های اجتماعی مورد هدف حزب خریدار داشته باشد. پذیرش محتوا شرط لازم است و مجموعه تلاش‌های ارتباطاتی و سازماندهی که در بالا آمد شرط کافی آن می‌باشد.

بر مبنای آن چه گفته شد در می‌یابیم که حرکت مستقل و غیر وابسته در اپوزیسیون چیزی نیست که فقط محصول گفتمان و شعار یک تشکیلات باشد، بلکه حاصل یک استراتژی اجتماعی و جامعه‌محور است که باید روی آن وقت بسیار گذاشت و تلاش فراوان کرد. در چارچوب آن چه آمد یک بار دیگر نقش برجسته‌ی هموطنان خارج از کشور در به راه انداختن این فرآیند آشکار می‌شود. به این معنی که اگر ایرانیان مقیم خارج به حمایت جدی و همکاری با احزاب سیاسی بپردازند، این احزاب می‌توانند در چارچوب استراتژی‌هایی مانند آن چه در این نوشتار توصیف شد یک مسیر استقلال‌گرا و غیر وابسته را برای تغییر سیاسی در ایران به پیش برند، در غیر این صورت، نباید به اپوزیسیون و تشکل‌های آن برای گرایش پیدا کردن به دولت‌هایی که ضد رژیم ایران هستند، اما خود نمونه‌هایی از دمکراسی نیستند، خرده گرفت. حفظ استقلال سیاسی اپوزیسیون در گرو مشارکت ایرانیان در امر سیاست و همکاری نزدیک با تشکل‌های سیاسی است.

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

۱۱ شهریور ۱۳۹۵

نمادِ يك درصد

من نشانی از نمادِ قدرتم
من نمادی از غرورِ ملتَم
من سْکَانْدَارِ شجاعت، غیرتم

عضوی از يك درصدم

بَر سریرِ عزّت و آگاهی ام
سر به دارِ پرچمِ آزادیم
موطنم را تشنه آبادیم

عضوی از يك درصدم

من تبارِ کاوهٔ آهنگرم
من پیامِ بابکِ خرم دلم
قامتِ ستارخان و باقرم

عضوی از يك درصدم

من لُر و کرد و بلوچ و ترک و گیل
بر کمانِ عشقِ میهنِ ترکِشَم
تا ز زندانِ حقارتِ پَر کشم

عضوی از يك درصدم

خود رها گر از دیارِ آتشم
جهل و فقر و ترس را آتش کشم
اعتلای میهنم را بَر کشم

عضوی از يك درصدم

من ز نسلِ زندهٔ خودسازیم
بر مدارِ عزّتِ انسانیم
من سرود و نغمهٔ بیداریم

عضوی از يك درصدم

سعید

فروردین ۹۵

حرکت مستقل و غیر وابسته در
اپوزیسیون چیزی نیست که فقط
محصول گفتمان و شعار یک
تشکیلات باشد، بلکه حاصل یک
استراتژی اجتماعی و جامعه‌محور
است که باید روی آن وقت بسیار
گذاشت و تلاش فراوان کرد.

نقش حزب در حفظ منافع ملی



دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

منافع ملی و نظام سیاسی حاکم

با تکیه بر علوم سیاسی مدرن می‌توان منافع ملی^۲ را بدین گونه تعریف کرد:

منافع یک ملت در تمامیت خود به عنوان یک مجموعه‌ی مستقل است که از منافع حوزه‌ها و یا گروه‌های خاص و نیز از منافع دیگر ملت‌ها و یا نهادهای بین‌المللی متمایز می‌شود.

صاحبان اصلی منافع ملی، یعنی ملت در کلیت خود، محافظت از آن را به طور معمول بر عهده‌ی دولت حاکم می‌گذارند. گسترش منافع ملی و دفاع که در دو سطح داخلی و خارجی در نظر گرفته می‌شود یکی از وظایف اصلی دولت می‌باشد:

- در سطح داخلی منافع ملی شامل آن دسته از حقوق و منافع می‌شود که به همه‌ی آحاد ملت، در کلیت و تمامیت خود تعلق می‌گیرد و در فرادست سود و منفعت این شهر و آن استان و یا یک منطقه‌ی جغرافیایی خاص قرار دارد. در بحث پاسداری از منافع ملی، در عرصه‌ی داخلی، به حقوق و منافع تک تک اعضای ملت توجه می‌شود، به گونه‌ای که از منافع یک لایه و یا یک طبقه‌ی اجتماعی خاص، مصالح این یا آن گروه و حزب و دسته‌بندی سیاسی، و یا منافع این قوم یا آن طایفه خود را تمیز داده و بر آنها ارجحیت می‌یابد.

- بر همین منوال محافظت از منافع ملی در عرصه‌ی بین‌المللی، به معنای دفاع از منافع یک ملت-کشور در سطح بین‌المللی است. این منافع می‌توانند در راستای تحولات جهانی در همسویی، تقابل یا تضاد با منافع کشورهای همسایه، منطقه و یا کشورهای قدرتمند جهان قرار گرفته و تهدید شود. همچنین همواره خطر آن هست که به منابع طبیعی، انسانی، اقتصادی و ثروت‌های زیرزمینی و غیره کشور، که متعلق به تک تک اعضای ملت است، از طریق سودجویی و بهره‌کشی شرکت‌های عظیم چندملیتی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول تعرض شود. در این زمینه، دولت حاکم وظیفه دارد از طریق سیاست‌های هوشیارانه‌ی خارجی خود منافع ملی در سطح جهانی را تأمین کند تا از سوی کشورهای یا نهاد خارجی به بازی گرفته نشود و به خطر نیفتد.

آشکار است مجموعه‌ی اقدامات لازم برای پاسداری و همچنین گسترش منافع ملی نمی‌تواند در حیطه‌ی عملکرد فردی قرار گیرد. آحاد ملت، سکنی‌گزیده در گوشه و کنار جغرافیای پراکنده‌ی کشور

رشد و بالندگی یک ملت، و گاه حتی ادامه‌ی بقای آن در گرو چگونگی پاسداری و نگهداری از منافع ملی اوست. جدا از جنگ قدرت در زمان امپراتوری‌ها و سلاطین بزرگ گذشته، که کشورها را تقسیم و باز تقسیم می‌کرد، تاریخ معاصر شاهد محو شدن بسیاری از کشورها از روی نقشه‌ی جغرافیای جهان بوده است. ملت‌هایی که در برابر هجوم خارجی، تعرض استعمار جهانی و یا سودجویی‌های روزافزون نظام سرمایه‌داری نتوانستند به موقع متوجه خطراتی که منافع ملی آنها را تهدید می‌کند بشوند، کشور و موجودیت خود را از دست داده‌اند. سرنوشت دردناک مردم یوگوسلاوی که موفق نشدند در بزنگاه تاریخ درک درستی از منافع خود بیابند، جلوی چشم ماست: در راستای منافع دیگر کشورها تکه و پاره شدند و هر کدام از جغرافیای سیاسی جدیدی سر درآوردند. آنچه بر سرچکسلواکی و سودان آمد و یا فاجعه‌ای که در عراق و سوریه و لیبی شاهد آن هستیم، همه و همه نشان از آن دارد که اگر ملتی نتواند به موقع و به صورت جمعی منافع ملی خود را حراست کند، زمین سوخته و مال‌باخته، می‌تواند تا مرز از دست دادن تمامیت خود به پیش رود.

به سرنوشت میهن خود بیاندیشیم و خطر جدی‌ای که هم اکنون - به گفته‌ی بسیاری از کارشناسان- تمدن ایرانی را تهدید می‌کند. در ورای جزر و مد موج‌های هیجانی و احساسی که هر از چند سالی پای بخشی از جامعه‌ی ما را به عرصه‌ی سیاست و مبارزه کشانده است، از خود بپرسیم: آیا ما، ملت ایران توانسته‌ایم به درک درستی از منافع ملی و راه صحیح دفاع از آن نزدیک شویم؟ آیا فراتر از احساسات وطن‌پرستانه و افتخار به کورش کبیر و شاهنامه و نوروز، به عمق فاجعه‌ای که همین امروز مردم ایران و موجودیت میهن عزیزمان را تهدید می‌کند پی برده‌ایم؟ و اگر بلی و به این خطر می‌اندیشیم، برای تقابل با آن چه می‌کنیم؟ آیا از خود می‌پرسیم زمانی که تمدن ایرانی لب پرتگاه نابودی به سر می‌برد، چنانچه نخواهیم تماشاگری شرمسار باشیم، و یا همچون گذشته‌ها ناشیانه و بی‌اثر تنها تقلای بکنیم، امروز وظیفه‌ی ما در چه تعریف می‌شود؟ در صحنه‌ای که چنگال‌ها از چپ و راست برای دریدن کشور ما تیز می‌شود، کار درست برای مقابله با این خطر چیست؟

در نوشتار پیش رو با نگاهی به مفهوم منافع ملی، خواهیم دید چگونه ملت-کشورها^۱ بنا به نوع نظام سیاسی حاکم می‌توانند از منافع ملی خود محافظت کنند و نقش و وظیفه‌ی دولت‌ها، احزاب سیاسی و یا جامعه‌ی مدنی در این میان چیست.

ادامه مطلب در صفحه ۵

^۱ منظور از واژه «ملت» در این نوشتار همان ملت-کشور (Nation-State) است که اشاره دارد به ساکنین یک محدوده‌ی جغرافیایی مشخص که تمامیت آن از سوی جامعه‌ی بین‌الملل به عنوان یک کشور به صورت رسمی بازشناخته شده است.

^۲ National Interest

• منافع ملی و رژیم های دیکتاتوری:

تحت سلطه‌ی رژیم‌های استبدادی، آحاد ملت، محروم از حقوق انسانی و مدنی خود، امکان به سر کار آوردن دولت به نمایندگی از طرف خود با تکیه به صندوق‌های رأی را ندارند؛ هرچند که در بسیاری از نظام‌های سیاسی خودکامه، مانند جمهوری اسلامی در ایران، تنها برای ظاهرسازی و کسب مشروعیت بین‌المللی روندهای انتخاباتی نمایشی پیش‌بینی شده است. در چنین کشورهایی اعمال اراده‌ی ملی کوچکترین تجانسی با ماهیت یک دولت تحمیلی و دیکتاتوری ندارد، جایی که منافع ملی با منافع گروه حاکم گره خورده است. رژیم خودکامه‌ی ایران، همان‌طور که هر نظام دیکتاتوری دیگری، به شکل مطلق با منافع مردم ایران بیگانه است. تحت اشغال جمهوری اسلامی، حقوق مردم در هیچ زمینه‌ای بازشناسی نمی‌شود، چه رسد به منافع ملی. جنایتکاران فاسدی که ۳۷ سال است در ایران در رأس قدرت قرار گرفته‌اند هیچ طرح و برنامه‌ای برای حفاظت از منابع ملی ما و بهره‌وری هوشمندانه از ثروت‌های بی‌نظیر این کشور ندارند. حفظ و گسترش این ظرفیت‌ها برای نسل‌های آینده آخرین دغدغه‌ی کسانی است که جز به منافع شخصی و آنی خود، جز به دزدی و چپاول، جز به قدرت‌طلبی و شهوترانی به چیز دیگری فکر نمی‌کنند. کسانی که - همانگونه که اسناد انتشار یافته در ارتباط با خمینی نشان داد- از مدت‌ها پیش از به قدرت رسیدن در ایران، منافع ملی ما را اسباب چانه زنی با قدرت‌های جهانی کرده بودند^۳. حاکمان جنایتکار و خانی که پس از رسیدن به قدرت نیز همواره منافع ملی ما را، برای حفظ اقتدار خود، قربانی معامله‌های پشت پرده و سیاست‌های مداخله‌جویانه‌شان کرده‌اند و چنانچه مقاومت مردمی در مقابلشان شکل نگیرد، همچنان خواهند کرد.

حقایق تاریخی دهه‌های اخیر کشور ما نشان داده که بر خلاف شعارهای توخالی و عوام‌فریبانه، دشمن اصلی جمهوری اسلامی نه آمریکا و اسرائیل، یا این و آن کشور خارجی، بلکه خود ملت ایران است. سرکردگان نظام به خوبی می‌دانند تداوم بهره‌کشی و سلطه‌شان بر میهن ما تنها در گرو حذف و نابودی هر گونه مقاومت مردمی از سر راه خود است. همان‌گونه که خمینی عمل کرد، زمانی که با دادن وعده‌های پشت پرده به قدرت‌های جهانی بر سرکار آمده بود و از همان فردای انقلاب، کار در هم شکستن مقاومت مردم سرمست از پیروزی را با کلید زدن اعدام‌ها در پشت بام مدرسه‌ی رفاه آغاز کرد. خمینی به خوبی به خطر ایستادگی بخش آگاه جامعه در برابر سلطه جویی‌هایش آگاه بود، لذا بلافاصله پس از تثبیت اولیه‌ی قدرتش، از طریق حذف عناصری در حلقه‌ی نزدیکان که تهدیدی برای خود محسوب می‌کرد، در اولین اقدام، از سال ۵۹، موج بزرگ دستگیری‌ها، سرکوب‌ها و اعدام‌ها را به راه انداخت. و در پی آن، در تابستان ۶۷، رژیم هر آنچه که نیروی جوان و خطرناک‌ترین نسل‌کشی‌های جهان به قتل رساند. به دنبال کشتار تابستان ۶۷ بود که جمهوری اسلامی اطمینان حاصل کرد توان دفاعی مردم از بین رفته و دیگر برای چپاول ثروت‌های ملی ما یک‌تاز صحنه است. این امر همزمان است با تثبیت و قدرت‌گیری هرچه بیشتر مافیاهای هزارپای مالی - نظامی - اطلاعاتی و مراکز قدرت مخوف و چند لایه در سپاه پاسداران، بیت رهبری و روحانیون فاسد وابسته به آن، گنده‌بازاری‌ها در قالب حزب مؤتلفه و... که نه رحمی بر ملت ایران دارند و نه ارزشی برای منافع ملی آن در خدمت کشور.

هرگز قادر نیستند به صورت فردی از تمامی دانش و امکانات لازم برای پاسداری از منافع خود برخوردار باشند و منطق حکم می‌کند این مهم به دست قدرت سیاسی حاکم و به شکل نهادینه صورت گیرد، اما وضعیت در کشورهای دارای نظام سیاسی دموکراتیک به شکل نسبی و متعارف آن و یا دارای رژیم سیاسی انحصارگرا متفاوت است:

• منافع ملی و دولت‌های دموکراتیک:

در کشورهای برخوردار از دموکراسی نهادینه شده، عملکرد داخلی و خارجی دولت دموکراتیک منتخب مردم در حفظ و نگاهداری منافع ملی، از جمله شاخص‌های تأثیرگذار در چرخش قدرت بین جریان‌های سیاسی مطرح و مدعی محسوب می‌شود. «دولت دموکراتیک» در این جا اشاره است به قدرت سیاسی مستقر در کشوری که روند دموکراسی در آن به گونه‌ای نهادینه شده باشد که تمامی آحاد ملت - و نه فقط بخشی یا طبقه‌ای از آن - امکان مشارکت در تعیین دولت منتخب خود را داشته باشند. در این صورت انتظار می‌رود، به واسطه‌ی سازوکارهای انتخاباتی پیش‌بینی شده، دولت دارای خصلت مردمی و دموکراتیک بوده و از وظایف اصلی خود را، محافظت از منافع ملی ملت بداند. هرچند درباره‌ی ماهیت دموکراسی اعمال شده به وسیله‌ی بسیاری از رژیم‌های «دموکراتیک» جهان می‌توان به بحث نشست، اما، در مقایسه با رژیم‌های دیکتاتوری، ارزش کار نهادینه‌ی آن‌ها در حفظ منافع ملی مردم خود را باید بازشناخت. در این کشورها دولت می‌کوشد از طریق نهادهای تخصصی در عرصه‌های گوناگون داخلی به توسعه و گسترش ظرفیت‌ها، منابع و ثروت‌های ملی بپردازد و همزمان که تلاش دارد با اتخاذ سیاست‌های خارجی متناسب با منافع ملت خود با دیگر کشورهای جهان طریق تأمل و مدارا برگزیند. روندهای انتخاباتی در این کشورها به گونه‌ای نهادینه شده که چنانچه دولتی به وظائف خود - از جمله در زمینه‌ی حفاظت از منافع ملی - به درستی عمل نکند، مردم با کنار زدن و جایگزین کردن آن با دولتی دیگر توان نظارت بر حفظ و رعایت حقوق ملی خود را داشته باشند.

هرچند در همین کشورها نیز، بارها احزاب ناسیونالیست، عوام‌فریب و یا راست افراطی موفق شده‌اند با به پیش کشیدن شعارهای ملی‌گرایانه‌ی پوپولیستی و با ایجاد ترس در اذهان عمومی از «به خطر افتادن منافع ملی»، به قدرت برسند. به طور مثال می‌توانیم به آن چه طی دهه‌ی ۳۰ میلادی در آلمان اتفاق افتاد اشاره کنیم که بر اساس آن جریان فکری نازیسم توانست با استفاده‌ی ابزاری از احساسات زخم‌خورده‌ی ملت تحقیر شده‌ی آلمان در پایان جنگ جهانی اول و قرارداد ننگ‌آور صلح بهره برده و رشد برق‌آسایی را تجربه کند. هراس مردم آلمان از ادامه‌ی پایداری شدن حقوق ملی خود همه‌ی ابزار لازم برای دستکاری افکار عمومی را به هیتلر داد تا، با وارونه جلوه دادن حقایق، بتواند به احساسات نژادپرستانه دامن زده و بخش اعظمی از جامعه‌ی آلمانی را در برابر بخش دیگری از آن قرار دهد. هیتلر و حامیان، توانستند با تکیه بر روش‌های «دموکراتیک» قدرت را به دست بگیرند و دنیا را به سمت جنگ جهانی دوم سوق دهند که در پایان چیزی جز ده‌ها میلیون کشته و آواره و ویرانی بخش عظیمی از تمدن بشری با خود به همراه نداشت. چنین تجربه‌های تاریخی تلخی نشان می‌دهد که منافع ملی گاه با تبدیل شدن به بازپچه‌ای خطرناک در دست سیستم‌های سیاسی «دموکراتیک» خواهد توانست دامن خود آن‌ها را هم بگیرد و این دولت‌ها را تا مرز سرنگونی به پیش براند.

^۳ اشاره به قول‌های مساعد خمینی و یارانش به طرف‌های مذاکره‌ی آمریکایی و اروپایی در باره‌ی ضمانت ادامه‌ی بی‌قید و شرط صدور نفت ایران است.

• **پروژه‌ی هسته‌ای:** در مدیریت پروژه‌ی هسته‌ای که از زمان محمدرضا شاه به جمهوری اسلامی به ارث رسیده بود و تبدیل آن به وسیله‌ی باج خواهی و سلطه جویی بین المللی رژیم بر اساس برآوردهای گوناگون، ماجراجویی هسته‌ای سردمداران نظام سبب بر باد رفتن بین ۲۰۰ الی ۲۵۰ میلیارد دلار از ثروت ملت ایران شد و در نهایت به دلیل عدم توانایی خود، رژیم جمهوری اسلامی همزمان با تعطیلی و واگذاری صنایع هسته‌ای ایران در پی توافق برجام، تمامی خاک ایران را تحت رصد و نظارت درازمدت و در مواردی همیشگی قدرت های بزرگ جهانی قرار داد. توافق برجام چیزی جز خیانت به اقتدار و حاکمیت ملی ما به علت بی لیاقتی سران نظام نیست و در عمل به معنای نوعی از اشغال کشورمان می باشد.

• **چپاول ثروت های ملی:** تنها یک قلم از چپاول دارایی ملت ایران بدست سردمداران جمهوری اسلامی، ناپدید شدن بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار از محل درآمد فروش نفت در هشت سال ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد است، مبلغی که اهمیت آن را زمانی در می یابیم که بدانیم کل درآمد نفت ایران از ابتدا تا سال ۱۳۵۷ معادل ۱۱۰ میلیارد دلار بوده است. این رقم معادل درآمد نفت ایران در سال ۱۳۹۱ به تنهایی می باشد. از دست دادن رقم ۸۰۰ میلیارد دلار ضربه‌ای جبران ناپذیر و تاریخی بود بر پیکر بیمار اقتصاد ایران. این ثروت هنگفت می توانست از جمله برای توسعه‌ی زیرساخت های کشور و ایجاد امکانات درمانی، رفاهی، آموزشی و خلق موقعیت های شغلی برای نسل های آینده به کار گرفته شود. واگذاری کامل بسیاری از معادن و منابع زیرزمینی ما به قدرت های خارجی تحت حفاظت سپاه پاسداران، فروش غیرقانونی خاک کشور ما به کشورهای عرب خلیج فارس از دیگر نمونه های بارز چپاول بی سابقه‌ی ثروت های ملی ماست که ابعاد آن هنوز به درستی روشن نشده و نیاز به کار بسیار کارشناسان در این زمینه دارد.

• **گشودن درهای اقتصاد ایران به روی غارت های سرمایه داری جهانی:** از مراحل پیش بینی شده در توافق برجام، گشودن درهای اقتصاد ایران به روی اقتصاد جهانی و شرکت های چند ملیتی است. بی شک با توجه به عمق بحران اقتصادی حاکم بر ایران، ورشکستگی اعلام نشده‌ی دولت روحانی و به خصوص ماهیت

ادامه مطلب در صفحه ۷

در بحث دفاع از منافع ملی، از جمله دردهای تاریخی جامعه ی ایرانی بی شک نبود عنصر خودباوری در رفتار فردی و جمعی ماست. با وجود آن که در چندین مقطع مردم ما توانستند عقب نشینی حکومت وقت به دلیل مبارزه و مقاومت خود را تجربه کنند، هنوز نتوانسته ایم در تقابل با دشمنان جان و مال و حقوق مان با تکیه بر قدرت سازمان یافته ی خود به گونه ای تأثیرگذار وارد میدان شویم.

زخم حقرات های تاریخی وارد شده بر حافظه‌ی جمعی ملت ما از خیانت دولتمردان قاجار و پهلوی که منافع ملی ما را به ثمن بخت و آگذار کرده اند هنوز تازه بود که جمهوری اسلامی توانست با استقرار خویش، در روندی که هنوز بیش از هر زمان دیگری ادامه دارد، ثروت و منافع ملی ما را از آن سردمداران خود کرده و کشور ما را به سمت نابودی کامل بکشانند. نگاهی داشته باشیم به چند نمونه‌ی تاریخی از پایمال شدن حقوق ملی ما ایرانیان و توجه کنیم به این نکته که نقطه‌ی مشترک در تمامی این رخدادها همانا ضعف بسیار و یا نبود توان و مقاومت مردمی نزد ملت ایران به دلیل وجود یک حکومت غیردمکراتیک و استبدادی بوده است:

تحت حکومت قاجاریه:

• **عهدنامه‌ی گلستان:** معاهده‌ای که به دنبال شکست ایران در جنگ در قفقاز جنوبی و آذربایجان امضا شد و طی آن بخش‌هایی از شمال ایران شامل قفقاز، ارمنستان و ایالت‌های شرقی گرجستان یعنی کاختی و کارتلی از ایران سلب و به روسیه تزاری واگذار شد.

• **عهدنامه‌ی ترکمنچای:** پیمانی که در زمان فتحعلی شاه قاجار در پی شکست ایران در جنگ‌هایش با روسیه بین این دو کشور امضا شد و طی آن ایران برخی قلمروهایش در قفقاز شامل خانات ایروان و نخجوان و همچنان که حق کشتی‌رانی در دریای خزر را از دست داد. همین شاهان خائن قاجاری امتیازات اقتصادی و تجاری بزرگ دیگری را از جمله امتیاز تنباکو، امتیاز نود و نه ساله‌ی نفت جنوب، امتیاز راه آهن سراسری را به استعمار انگلیس واگذار می کنند که به مدت بیش از یک قرن به یکی از سرچشمه های اصلی ثروت افسانه‌ای امپراتوری بریتانیا تبدیل شوند.

تحت حکومت پهلوی:

• **واگذاری بحرین:** محمدرضا شاه پهلوی در سال ۱۳۵۰ تحت فشار انگلستان، جزیره‌ی بحرین را به شیوخ عرب واگذار کرد. در نبود قدرت اجتماعی و احزاب مردمی تنها اعتراض کوچکی به این واگذاری از جانب حزب پان ایرانیست انجام می شود.

تحت حکومت جمهوری اسلامی:

• **بخشیدن غرامت جنگ ایران و عراق:** جنگ ایران عراق برای رژیم جمهوری اسلامی نعمتی بود که به وی اجازه داد نیروی جوان و خطرناک جامعه‌ی ایرانی را در جبهه‌ها مشغول نگاه دارد، همزمان که به سرکوب نیروهای سیاسی ادامه می دهد. در سال ۱۳۶۰ که نظام امکان خاتمه بخشیدن به جنگ با عراق با گرفتن غرامتی سنگین را داشت، امری که به واقع در راستای منافع ملی مردم ما بود، آن را برخلاف منافع خود یافت و با ادامه‌ی جنگ به مدت هشت سال در نهایت با خفت و خواری و بدون دریافت هیچ گونه غرامتی بابت هزار میلیارد دلار خسارت وارده به کشور و یک میلیون کشته و معلول و شیمیایی شده و میلیون ها آواره‌ی جنگی، با پذیرش ذلت بار قطعنامه ۵۹۸ آن را به پایان برد. پس از گذشت سی سال هنوز آثار ویرانی این جنگ بیهوده پابرجاست.

• **واگذاری حقابه‌ی هیرمند رود:** واگذاری بیست ساله‌ی حقابه‌ی هیرمند رود پس از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان.

• **واگذاری سهم ایران از دریای خزر:** با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چندین کشور کوچک تازه-تأسیس در آسیای میانه، ادعای سهم از دریای مازندران کردند که با فشار روسیه، در نهایت، جمهوری اسلامی نزدیک به چهار پنجم از حق ایران در این دریا را که دربرگیرنده‌ی میلیاردها متر مکعب گاز و نفت بود به این کشورها واگذار کرد.

ضدمردمی و ضد ایرانی سردمداران جمهوری اسلامی، این امر به معنای به غارت رفتن هرچه بیشتر ثروت های ما و برقراری استعماری از نوع نوین در ایران خواهد بود.

فهرست خیانت های سران جمهوری اسلامی به منافع ملی را می توان همچنان با برشمردن رواج فاجعه بار اعتیاد در ایران به دلیل قاچاق گسترده ی الکل و مواد مخدر به وسیله سپاه پاسداران، از بین رفتن منابع آبی کشور ما به دلیل سوء مدیریت، به فقر و گرسنگی و فحشا کشاندن جامعه ی ایرانی و ... همچنان ادامه داد. اما آن چه به اجمال در باب وطن فروشی این غارتگران جنایتکار برشمرده شد بدون تردید روی شاهان قاجار و پهلوی را سفید کرده است و تنها می تواند یک پیام برای ما داشته باشد: تا زمانی که بختک این نظام خودکامه-یا هر دولت غیردمکراتیک احتمالی دیگر در آینده- بر روی پیکر میهن ما افتاده باشد، نه تنها تاراج ثروت های ما و حراج منابع ملی ما به نفع قدرت های بیگانه ادامه خواهد یافت و حاکمیت ملی ما را به زیر سوال خواهد برد، بلکه خواهد توانست به دلیل درهم تنیدگی بی سابقه ی بحران های اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی و دیگر، کل تمدن ایرانی را تا سرحد نابودی و نیستی بکشاند.

قدرت سازمان یافته ی مردمی برای دفاع از منافع ملی

امروزه به راحتی می توان گفت کمتر کسی است از ایرانیان که از سرکوب شدن حقوق اولیه ی انسانی خود، از نادیده گرفته شدن تمامی حقوق مدنی و شهروندی خود و یا از پایمال شدن و به یغما رفتن منافع ملی ما خبر نداشته باشد. نزد اپوزیسیون و جریانات سیاسی که ضد تمامیت جمهوری اسلامی هستند نیز این توافق وجود دارد که نظام حاکم بر کشورمان ضد بشر، ضد ایرانی و دشمن منافع ملی ماست. بحث اما بر سر یافتن و اجرایی کردن راهکارهای مناسب برای به پایین کشیدن این نظام است تا مانع تاریخی بزرگی که بر سر راه رشد و شکوفایی ایران عزیزمان قرار گرفته را برداریم، دست به کار آبادانی آن شویم و آینده ی بهتری را برای فرزندانمان و نسل های آینده رقم زنیم.

در بحث دفاع از منافع ملی از جمله دردهای تاریخی جامعه ی ایرانی بی شک نبود عنصر خودباوری در رفتار فردی و جمعی ماست. با وجود آن که در چندین مقطع مردم ما توانستند عقب نشینی حکومت وقت به دلیل مبارزه و مقاومت خود را تجربه کنند، هنوز نتوانسته ایم در تقابل با دشمنان جان و مال و حقوق مان با تکیه بر قدرت سازمان یافته ی خود به گونه ای تأثیر گذار وارد میدان شویم.

در تقابل با استعمار انگلیس و واگذاری منافع ملی ما توسط شاهان قاجار، تلاش کسانی چون قائم مقام فراهانی بالاخره به عزل وی منجر می شود و یا مخالفت امیرکبیر با تفویض گسترده ی منابع و ثروت های ملت ایران که در نهایت به قتل وی در حمام فین کاشان می انجامد؛ این ها نمونه هایی با ارزش از مقاومت انفرادی برای حفاظت از منافع ملی است. اما آن چه بیش از آن می تواند درس های تاریخی در این زمینه برای ما داشته باشد، نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت است زمانی که مردم در یک اقدام جمعی به دفاع از منافع ملی خود برخاستند.

• **نهضت مشروطیت:** شاهان بی لیاقت قاجار که برای خوشگذرانی های خود کشور ما را و امدار استعمارگران کرده بودند، برای پر کردن خزانه ها دست به گران کردن قند و شکر و واگذاری امتیاز تنباکو می زنند. این امر میزان نارضایتی میان اصناف بازار را دامن می زند و در نهایت، با افزوده شدن اعتراضات مردمی، به نهضت مشروطه و به دنبال آن به تصویب پیشروترین قانون اساسی خاورمیانه می انجامد. وجود قهرمانان غیوری چون ستارخان و

باقرخان شاید توانست از مرگ زودرس مشروطیت جلوگیری کند، اما شوربختانه، به دلیل ساختار اجتماعی عقب مانده ی ایران در آن زمان و شکل نگرفتن فرهنگ شهروندی، ابزار بنیان گذاری نهادهای لازم برای اجرایی کردن قوانین تصویب شده در نهضت مشروطه فراهم نشد. فزون بر آن، به دلیل ندانم کاری و بی تجربگی احزاب سیاسی نوپای ما، در عمل روح قانون اساسی مشروطه بر روی کاغذ ماند و هرگز مجری لایقی برای خود نیافت.

• **نهضت ملی شدن نفت:** دولت ملی مصدق در دفاع از منافع ملی ما کمر به لغو «قرارداد داری» و امتیاز ۹۹ ساله ی نفت ایران به دولت انگلستان می بندد. با به تصویب رسیدن قانون ملی شدن در سال ۱۳۲۹ وی موفق می شود امتیازی که وعده ی آن را در سال ۱۲۹۹ رضا شاه برای به قدرت رسیدن به استعمار انگلیس داده بود، ملغی کند. استقامت و پایداری مصدق که به پشتوانه ی مردمی دلگرم بود چنان مغل غارت منابع ملی ما به دست انگلیس و آمریکا شد که در نهایت با همکاری یکدیگر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کودتایی دولت وی را سرنگون کردند.

تکرار حاتم بخشی منافع ملی ما، هنگامی که در سال ۵۷ خمینی در نوفل لوشاتو وعده ی ادامه ی بی قید و شرط و ارزان فروش نفت به آمریکایی ها را داد تا اسباب به قدرت رسیدن خود را فراهم کند، به خوبی نشان می دهد که در نبود احزاب و سازمان هایی که به صورت متشکل وارد میدان عمل شوند، منافع ملی ما همواره دستخوش مطامع وطن فروشان و حقه بازان و اربابان استعمارگر آنان می شود. در امتداد نهضت مشروطه، چنانچه احزاب قوی و مردمی توانسته بودند در ایران پای بگیرند، قادر می شدند در سال ۱۳۱۲ جلوی رضا شاه بایستند تا باز نتواند برای ۶۰ سال دیگر امتیاز نفت ایران را ارزانی انگلیسی ها کند. قانون مشروطیت در خود این ظرفیت را داشت که بتواند به احزاب مردمی - در صورت وجود-، توان مقابله با رضاشاه تا سر حد به محاکمه کشاندن وی را بدهد تا بدین وسیله جلوی به تاراج رفتن ثروت های ملی را بگیرند. نهضت ملی شدن نفت باید به ما این درس تاریخی را بدهد که دکتر مصدق تنها زمانی توانست برای دفاع از منافع ملی ما جلوی امپراتوری انگلیس قد علم کند که با درایت و هوشمندی چندین حزب و تشکل و سیاست مدار را در قالب جبهه ی ملی گرد هم آورد تا اهرم بسیج مردمی لازم برای چنین کاری را فراهم کرده باشد. همین تجربه به ما می آموزد که با زد و بندهای پشت پرده ی آیت الله کاشانی و خالی کردن پشت مصدق از یک سو و قطع حمایت حزب توده از مصدق به دستور شوروی از سوی دیگر، وی نتوانست در برابر کودتای ۲۸ مرداد توان مقابله بیابد و دولت خود و منافع ملی ما، هر دو را با هم از دست داد.

اگر ما دریابیم که میهن ما ایران از زمان صفویه به این سو، در بیش از ۳۵۰ سال، توانسته تنها به مدت دو سال دارای دولت حافظ منافع ملی باشد و صنایع نفت خود را ملی کند، تنها و تنها به واسطه ی وجود متشکل قدرت مردمی در صحنه بوده است. دستاوردی که به سرعت از دست می دهد، چرا که، با آن که مصدق توانسته بود با تشخیص این موقعیت تاریخی با تکیه بر حضور متشکل مردم موفقیت بزرگی به دست آورد، قادر نشد با تضمین انسجام اولیه در صفوف جبهه ی ملی و استمرار مقاومت اجتماعی سازمان یافته در صحنه، دستاورد درازمدت خود در استرداد ثروت نفت به ملت ایران را حفظ کند.

پس از کودتا، زمانی که شاه از ترس خود تمامی احزاب و تشکل های سیاسی را قلع و قمع می کند، همزمان پشتوانه ی ملی خود برای دفاع

از منافع کشور را نیز از بین می برد. این گونه است که در سال ۱۳۵۰ در برابر فشار انگلیس شاه نمی تواند مقاومت کند و در نهایت، بحرین را به شیوخ عرب واگذار می کند. با این وجود محمدرضا شاه درکی از اشتباه خود پیدا نمی کند و در سرکوب احزاب تا آن جا پیش می رود که تحمل احزاب و سازمان های فرمایشی خود را نیز از دست داد و همگی آنها را در سال ۵۳ در حزب واحد رستاخیز ادغام کرد. تناقضی که در تصمیم شاه در سرکوب تشکل های سیاسی و اعلام نظام تک حزبی در ایران با تمایل قلبی وی برای سربلندی ایران ایجاد شد، در نهایت دامان خودش را نیز گرفت. زمانی که وی تصمیم می گیرد با تعیین قیمت نفت در اوپک و تبدیل کشور به یک ابرقدرت در منطقه در برابر قدرت های بزرگ جهانی گردن کشی کند، باید می دانست که چنین امری بدون پشتوانه ی منسجم ملت ایران میسر نخواهد شد.

شاه اگر درس های لازم از اشتباهات پدرش را گرفته بود، هنگامی که در شهریور ۲۰ در صحنه ای خالی از احزاب مردمی قدرتمند و حاضر در صحنه، نیروهای متفکین تصمیم گرفتند به سلطنت وی خاتمه دهند و او را به جزیره ی موریس تبعید کنند، باید می فهمید که دفاع از منافع ملی بدون پشتوانه ی اجتماعی میسر نخواهد شد. رضا شاه هم با وجود خوی استبدادی اش تلاش کرد از منافع ملی ایران دفاع کند، اما زمانی که خواست برای فرار از تعهداتی که به انگلیسی ها داده بود به آلمان ها پناه برد، نتوانست دریابد بدون عقبه ی اجتماعی قدرتمند هرگز به وی اجازه ی چنین امری داده نخواهد شد. اگر وی به جای ایجاد ترس و خفقان، بستن احزاب و روزنامه ها و دستگیری روزنامه نگاران و فعالان سیاسی، دست کم اجازه ی وجود به احزاب ملی گرایی مانند پان ایرانیست ها را می داد، این گونه احزاب به موقع می توانستند مردم را به صورت گسترده و سازمان یافته برای دفاع از رضا شاه بسیج کنند. اما چنین نمی کند و به محض آن که متحدین از شمال و جنوب وارد کشور می شوند ارتش به ظاهر قدرتمند وی از هم می پاشد و تاج و تخت اش را از دست می دهد. درست همین اشتباه را سی سال بعد پسرش مرتکب می شود.

محمدرضاشاه کوشید با پشتوانه ی پلیس و ساواک و رکن دو ارتش، جامعه ی ایران را تحت کنترل خود بگیرد. اما زمانی که دن کیشوت وار تصمیم گرفت به جنگ صاحبان قدرت جهانی برود، ساده لوحانه تصور می کرد از گزند آن ها در امان خواهد ماند. وی که دیده بود در کشورهای عربی، در آمریکای لاتین و یا کشورهای دیگری که لازم باشد، دیکتاتورهای دست نشانده ی استعمار جهانی، زمانی که تاریخ مصرف شان تمام شود، به همان راحتی که بر سرکار آمده اند از اریکه ی قدرت پایین کشیده می شوند، انتظار داشت به پشتوانه ی مثنی چاپلوس و بادمجان دورقاب چین جلوی آن ها بایستد. اشتباه محاسبه ی شاه در سرکوب احزاب سیاسی سبب شد در بزنگاه تاریخی هیچ نیروی منسجم و متشکلی نباشد تا از او در برابر قدرت گیری آخوندها و نیروهای ارتجاعی اسلامی حمایت کند. این نگاه به محمدرضا پهلوی نه از حیث ماهوی درباره ی شخصیت و عملکرد وی، بلکه تنها از نقطه نظر یک واکاوی فنی و مدیریتی است.

نتیجه گیری

در بحران عمیقی که سرمایه داری جهانی گرفتار آن است، احتمال آن که برای پس راندن مشکلات از جوامع خود و تضمین ادامه ی حیات سیستم - همانگونه که هیتلر در آلمان نازی کرد - به پای جنگ افروزی در کشورهای دوردست برود هر چه بیشتر می شود. آتش افروزی سرمایه داری تسلیحاتی جنگ طلب آمریکا، گره خورده با منافع دولت دست راستی اسرائیل، همراه با جاه طلبی های سیاسی دیگر کشورها در یک جهان آشفته و شبه چند قطبی، سیر

تحولات بین الملل را به سمت و سویی می برد که از دل آن پدیده هایی مشابه نازیسم و جنگ جهانی دوم می تواند ظهور کند. در چنین بستری، در بسیاری از کشورهای غربی گفتمان مبتنی بر منافع ملی می تواند دستمایه ی هر جریان سیاسی افراطی، اولترا ناسیونالیستی و نژاد پرستانه بشود. امری که در کنار آنچه در بالا گفته شد، این امکان را در خود دارد که منافع ملی بسیاری از کشورهای دیگر جهان را به خطر اندازد. از این رو، به دلیل موقعیت و اهمیت ژئواستراتژیکی کشور ما ایران، نگرانی بابت منافع ملی ما در سال های پیش رو، بحثی انتزاعی نیست، امری واقعی و لازم است.

زمانی که در سال ۱۳۵۷ قدرت های جهانی - در راستای منافع خود و بر خلاف منافع ملی ما - با نقشه ای موزیانه ی خمینی را به قدرت رساندند، تنها به دلیل نبود احزاب قدرتمند در صحنه ی سیاسی ایران بود که این امر میسر گشت. خمینی جنایتکار با مأموریت نوشته یا نانوخته ای که از جانب اربابان خود برای نابودی سرزمین مادری ما بر عهده گرفته بود، به خوبی می دانست که هر جا که بویی از قدرت اجتماعی به مشام برسد باید صحنه ی جنایت های وی شود. از تیرباران فرماندهان نظامی در پشت بام مدرسه ی رفاه گرفته تا تیراندازی از پشت به فعالان سیاسی ما در جبهه های جنگ با عراق، از انجمن های دانش آموزی و دانشجویی گرفته تا سندیکاهای کارگری و صنفی، از قطب زاده ها و طالقانی ها و نزدیکترین اشخاص به خمینی در بیت جماران گرفته تا آن هوادار ساده ای که یک اعلامیه پخش کرده بود؛ هر زمان و هر مکان که این جلاد احتمال کوچکترین مقاومت سازمان یافته ای در برابر خودکامگی های خود می یافت، بدون هیچ رحمی همه و همه را از دم تیغ خود می گذراند. در نقطه ی مقابل رضا شاه و محمدرضا شاه پهلوی، خمینی بسیار خوب دانست که جز با وجود مجموعه های متشکل و احزاب سیاسی نمی توان از منافع ملی یک ملت دفاع کرد، اما وی چنین قصدی نداشت. او می خواست که هر حزب موجودی را هم از میان ببرد.

احزاب مردمی، آن نهادهایی هستند که قادر خواهند بود هنگامی که منافع طبقاتی و ملی مزدبگیران به هم گره می خورند، با نفوذ خود بر روی سندیکاهای کارگری آنان را وارد صحنه کنند. سازمان های سیاسی باید وجود داشته باشند که در صفوف خود معلمانی تربیت کنند که در مدارس دفاع از منافع ملی را به فرزندان ما آموزش دهند. این احزاب دمکراتیک هستند که روزنامه نگارانی را در دل خود خواهند پروراند که در بزنگاه تاریخی، زمانی که تمامیت کشوری به خطر می افتد در دفاع از منافع ملی قلم زنند. در نبود مجموعه های سازمان یافته و متشکل، هیچ ملتی توان محافظت نهادینه از منافع ملی خود را نخواهد داشت.

تصور می خام خواهد بود اگر ببیندیم بدون ایجاد، تقویت و پیوستن به احزاب دمکراتیک و قدرتمند خواهیم توانست در یک روز آفتابی در آینده های دور، دولتی حافظ منافع ملی بر سر کار آوریم. تمدن و کشور ما در معرض خطرهای بسیار جدی قرار گرفته است و این تنها احزاب مردمی خواهند بود که می توانند جامعه ی ما را برای دفاع جانانه از منافع ملی خود متشکل کنند. جمهوری اسلامی درست بر خلاف منافع ملی ما گام بر می دارد و چنانچه در زمانی که دشمنان کشورمان از همیشه هوشمندانه تر و فعال تر عمل می کنند از ایجاد و تقویت احزاب سیاسی غافل بمانیم، هرگز نخواهیم توانست در مقابل آن ها تاب آوریم.

دعوت ما از تمامی آحاد ملت ایران روشن است: زمان بیداری و هشیاری و کار جمعی و سازمان یافته ی ما فرا رسیده است. بیش از همیشه، تحزب تنها یک انتخاب برای دفاع از منافع ملی نیست، عین ضرورت است. ■



تمدن ایرانی،

اراده ملی

و نقش حزب

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

پیشگفتار

آثار سوء مدیریت اعمال شده در عرصه های گوناگون به وسیله ی سردمداران جمهوری اسلامی در دهه های اخیر، هر چه بیشتر خود را به شکل خطر و مانع بزرگی در راه تداوم وجود سرزمینی قابل زیست برای آیندگان ما نمایان می کند. بحران های درهم تنیده در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، زیست محیطی، فرهنگی و دیگر، همچون باتلاقی کشور ما را در خود فرو می کشاند. برخی ناظران آگاه در برابر افزایش خطر آغاز روندی بی بازگشت برای تمدن کهن ایرانی هشدارهای جدی می دهند، روندی که پایان آن چه بسا نابودی این میراث بی بدیل تمدن بشری باشد.

افول و نیستی تمدن های پیشرفته در طول تاریخ بشر امری بی سابقه نیست. می توان به تمدن هایی در آمریکای لاتین⁴ اشاره کرد یا امپراتوری حیثه⁵ در آفریقا که در زمان خود بسیار پیشرفته و شکوفا بودند و اینک به تاریخ پیوسته اند. ملت هایی بوده اند که پس از سده ها تداوم و بقا در نقطه ای در این کره ی خاکی، نتوانستند به موقع پاسخی مناسب برای بحران های بزرگ خود بیابند و محکوم به نابودی شدند. تاریخ با هیچ تمدنی مهربان نبوده و پیوسته به هشیاری و واکنش فراخوانده است.

شاید نگرانی ما کمی کاسته شود زمانی که دریابیم شدت بحران هایی که برخی تمدن ها را تا سرحد نابودی کشانده، در مقایسه با آن چه در تاریخ کهن سرزمین ما رخ داده - و اکنون نیز با سرعتی سرسام آور پیش می رود - بسیار کمتر بوده است. شاید باور ما به توانایی های انسان ایرانی در مقابله با خطرات می تواند این امید را در دل ما زنده نگه دارد که، همان گونه که دیگر مستبدان و مهاجمان نتوانستند در گذشته کمر نیاکان ما را خم کنند، این بار نیز این نظام ضد ایرانی حاکم نخواهد توانست تمدن ما را به نابودی بکشاند. توان و استقامتی که اقوام ساکن فلات ایران در فراز و فرود هزاره های گذشته در طی هر دوران تهاجم و نابودی از خود نشان داده اند؛ مقاومت ملتی که در پی هر خطری در نهایت موفق شده انسجام ملی خود را حفظ کند و به بازسازی ویرانه ها کمر بسته و به بقای خود استمرار بخشد؛ این شاید بتواند اسباب دلگرمی امروز ما را فراهم کند. در عین حال، برخی از ما - نه آن که ندانیم - هنوز نمی خواهیم باور کنیم چگونه این سیر قهقریایی در عمل ادامه ی وجود تمدن ما را تهدید می کند. و یا شاید برخی از ما به این دلخوش باشیم که بدون آن که ما مردم ایران - و نه

هیچ نیروی خارجی دیگری - تلاشی مؤثر و متناسب با ابعاد بحران هایی که کشور - ملت مان را تهدید می کند انجام دهیم، این بار نیز خواهیم توانست به شکلی از مهلکه جان سالم بدر بریم. شاید هنوز شانس نجاتی باشد، اما تنها هنگامی که اراده ی ملی خود را اعمال کنیم، تا قادر شویم جلوی نابودی آنچه متعلق به همه ی ما و آیندگان ماست را بگیریم.

ما وارث سرزمینی هستیم که در آن اقوام و طوایف گوناگون و رنگارنگ، طی هزاره ها توانسته اند با تکیه بر استقامت، هوش و خرد خود از پس مشکلات عدیده برآیند و به زندگانی خود تداوم بخشند. فرهنگ و تمدن بزرگ و بی نظیر میهن ما میراثی برای بشریت است که امروزه هر ایرانی به حق می تواند از آن بر خود ببالد. با این همه، در این بزنگاه سیاه تاریخ کنونی وطن مان، آنچه به ما توان دوباره برخاستن و دوباره ساختن این کشور به قهقرا رفته را خواهد داد، بیش از آن که غرق شدن در احساسات ملی و افتخار به گذشته های پرشکوه مان باشد، شناسایی دردهای تاریخی و یافتن مرهمی بر آن هاست.

فهم ویژگی های تاریخی - جغرافیایی - اجتماعی که به بی شمار اقوام ساکن این فلات اجازه داد به زندگی خود و به شکوفایی تمدن بی بدیل ایران استمرار بخشند. ویژگی هایی که مانند هر پدیده ی دیگری بدون شک از جنبه های مثبت و منفی مختص خود برخوردار خواهد بود. نگاهی داشته باشیم به چرایی استمرار و بقای این سرزمین کهن.

قدرت مرکزی مذهبی-حکومتی: ویژگی تاریخی جامعه ی آب سالار ایران

قبایل و اقوام پرشماری طی هزاره ها، در فلاتی که سپس نام ایران به خود گرفت، به صورت پراکنده زندگی می کرده اند. سرزمینی که از شکل کنونی آن بسیار وسیع تر بوده و شامل افغانستان کنونی، بخش هایی از عراق در مرزهای غربی ایران و برخی کشورهای جنوبی آسیای میانه مانند تاجیکستان و آذربایجان می شده است. از هر سو که بنگری، از شمال و جنوب و شرق و غرب، سرزمینی که اقوام آریایی در آن زیسته اند همواره در شاهراه تاریخ قرار داشته و جغرافیای فلات ایران به گونه ای رقم خورده که ساکنان آن در خطر دائمی تهاجم و برخورد با قبایل دیگر زیست می کرده اند.

به مرور زمان اقوام پراکنده ی ایرانی برای حفظ امنیت خود ضرورت نزدیک تر شدن به یکدیگر را درمی یابند. در روند این

ادامه مطلب در صفحه ۱۰

4 اشاره است به تمدن هایی همچون «Maya Civilisation تمدن مایاها» بین سال های ۲۶۰۰ تا ۱۵۲۰ پ.م.، «Aztec Civilisation تمدن آزتک ها» ۱۲۰۰ تا ۱۵۲۱ میلادی، «Inca Civilisation تمدن اینکاها» ۱۲۲۰ تا ۱۵۳۳ میلادی

5 حبشه (اتیوپی): در سده یکم میلادی سلسله پادشاهی آکسوم توانست مناطق بزرگی از آفریقا را یکپارچه کند تا به عنوان نیای اتیوپی سده های میانه و اتیوپی امروزی شناخته شود. مانی، دین آور ایرانی، آکسوم را همراه با ایران، رم و چین به عنوان یکی از چهار قدرت بزرگ زمان خود برشمرده است.

همکاری ها در گذر تاریخ - فزون بر نقاط مشترکی که بین اقوام کوچ کرده از استپ های مرکزی به سمت دشت و بلندی های ایران وجود داشت - ارزش ها و فرهنگ مشترک بین این طوائف به وجود می آید. همکاری و اتحاد بین اقوام گوناگون - که هر یک پس از ورود به فلات ایران از طریق مرزهای شمالی، در نقطه ای از غرب یا شمال این سرزمین مستقر شده بودند - به گونه ای گسترش می یابد که در نهایت برای مقابله با خطر ها و دشمنان مشترک، به نیاز خود برای ضرورت ایجاد یک مرکزیت مشترک پاسخ می گویند؛ این گونه است که در سال ۷۰۸ پیش از میلاد در هگمتانه (همدان) حکومت مادها بنیان گذاشته می شود.

دیرتر، بخشی از این اقوام، که به نام پارس شناخته خواهند شد به سمت مرکز می آیند تا سلسله ای هخامنشیان را پایه گذارند. پس از آن، حکومت بارها در این سرزمین بین اقوام ایرانی و یا تهاجم گران و متجاوزان خارجی دست به دست شده است. نقطه ای اشتراک تاریخی اما، بین تمامی حکومت هایی که بر سرزمین ما غلبه یافته اند، پیش از هر چیز ماهیت مذهبی آن ها بوده است. تاریخ ایران حاکی از آن است که از همان ایام نخست، نهادهای حکومت گری در این کشور به دست افرادی بنیان گذاشته شده که از جایگاهی مذهبی - در آن زمان زرتشتی - برخوردار بوده اند. برای ایجاد حاکمیت مرکزی، این رهبران مذهبی بوده اند که توانستند با تکیه بر انسجام اعتقادی اقوام و قبایل پراکنده ای در این سرزمین، آن ها را نه چندان به دلیل اشتراک های قومی که بر اساس باورهای مشترک مذهبی شان گرد هم آورند و با بند و طناب مذهب به هم متصل کنند. پادشاهان ایرانی که اغلب به خود القاب مذهبی مانند «هوخشتر» می دادند، در واقع مقاماتی حکومتی-مذهبی به حساب می آمدند؛ پدیده ای که، پس از هزاره ها، از نظر ماهوی همچنان در وجود ولی فقیه در نظام کنونی امتداد می یابد. تاریخ ما قرن هاست که مذهب و حکومت، به مثابه دو پدیده ای درهم آمیخته را، با خود به پدک می کشد.

مردمانی که در فلات ایران استقرار یافته اند از تنوع زبانی، فرهنگی و قومی بسیاری برخوردار بودند، اما با گذشت زمان، نقاط اشتراک غیرمذهبی آنان مانند زبان، فرهنگ و تاریخ مشترک بدل به آن حلقه های اتصالی می شود که در نهایت از دل آن ملتی تولد می یابد، ملت ایران. در کمتر جایی از جهان می توان این چنین نمونه ای خجسته ای از همزیستی اقوام پراکنده را یافت. ملت - کشوری که توانسته باشد طی هزاره ها انسجام خود را حفظ کرده و اقوام و اجزاء آن در کنار یکدیگر زندگی کنند؛ در حالی که پراکندگی های قومی در بسیاری از نقاط جهان همواره به تضاد و جنگ و خونریزی منجر می شده است. همزیستی درازمدت اقوام پرشمار در چین و در مصر باستان نیز وجود داشته است؛ با این تفاوت که در مورد آن ها شباهت های قومی-قبیله ای بین مردمانی که توانسته بودند در کنار یکدیگر زندگی کنند بسیار بالا بوده است. سرزمین ما همواره در طول تاریخ خود، از تنوع بی نظیری از نظر قومی، قبیله ای (نژادی)، سنتی، فرهنگی، مذهبی، زبانی و آب و هوایی برخوردار بوده است. نمونه ای بی بدیل همزیستی انسان ها در کشور ما، بی شک از میراث های فرهنگی و تاریخی گرانقدر بشریت است.⁶



قدرت مرکزی و اراده ملی در تاریخ ایران و غرب

به پهنای تاریخ، پراکندگی و وسعت سرزمین ما همواره به گونه ای رقم خورده که تنها بر مبنای نقش یک دولت مرکزی بوده که مجموعه ای به اسم ایران توانسته شکل گرفته و یا استمرار پیدا کند. در دوره هایی، وسعت جغرافیایی امپراتوری پارس یک و نیم برابر ایران فعلی بوده، و در زمان کشورگشایی های هخامنشیان و ساسانیان گاه به بیش از آن هم می رسیده است. در عصری که برای نقل و انتقال، یا پیک رسانی وسیله ای جز اسب و قاطر و شتر نبود، بی گمان جز از طریق اعمال اقتدار دولت مرکزی، امکان آن که انسجام این گستره ی پهناور صیانت شده و امور آن مدیریت شود وجود نداشت. می توان گفت وجود حکومت مرکزی و به واسطه ی تمرکزش، ماهیت استبدادی آن، یک ضرورت تاریخی-جغرافیایی آن دوران بوده و اعمال قاهرانه ای اراده ی دولت مرکزی بر مناطق و اقوام گوناگون ضرورتی کارکردی داشته است. نباید فراموش کرد که با آن که سرزمین ما یکی از کم آب ترین ها در جهان است، تمدن ایرانی موفق شده بود با دانش و توان اجرایی خود قنات هایی بسازد که گاه با طی دو-سه هزار کیلومتر، آب را به دور دست ترین نقاط ایران می رساندند. برنامه ی ساخت قنات ها که به صورت طرح های درازمدت ۱۰-۱۵ ساله و با کمک صد-دویست هزار کارگر به اجرا در می آمد، با توجه به هزینه ی بالا و مدیریت اجرایی دقیقی که نیاز داشت، طرحی نبود که از دست مردمان عادی برآید؛ تنها دولت های مقتدر قادر به این کار می شدند. در طول تاریخ ایران، حکومت مرکزی دارای ذات استبدادی همواره توانسته است قدرت خویش را از طریق تسلط و مدیریت این عامل حیاتی برای انسان ایرانی، یعنی منابع آبی، تحکیم

بخشد. حکومت‌های آب‌سالار در کشور ما همواره موفق شده‌اند اراده‌ی خود را به اقوام و طوایف پراکنده در اقصی نقاط ایران تحمیل کنند. اقوامی که یا برای بهره‌برداری از امکانات و نعماتی همچون منابع آبی، یا برای برخورداری از امنیت، و یا از سر ترس و اجبار از حکومت مرکزی تبعیت می‌کردند؛ تبعیتی که چندان از روی میل و اراده و به صورت آزادانه صورت نمی‌گرفت.

در مقایسه با فلات ایران که از جغرافیای فراخ و پراکنده و شرایط زیست-محیطی گاه دشوار مانند کویر لوت برخوردار است، شرایط جغرافیایی اروپا اجازه داده است - کمابیش در تمامی نقاط آن - زندگی جمعی انسان‌ها به آسانی شکل گیرد. از عهد باستان در این قاره، با تراکم جمعیت بالا نسبت به دیگر نقاط جهان، همواره حکومت‌های محلی کوچک برای مدیریت شهر و روستاهای نزدیک به هم ایجاد شده است. بدین ترتیب، بسیار رایج بوده که اربابان و فئودال‌های محلی اروپایی به یکدیگر نزدیک شوند تا بر اساس توافق خود حکومتی محلی تشکیل دهند. شکل‌گیری قدرت مرکزی بر اساس توافق عمومی، عنصری است که هرگز در ایران - که ساختار تاریخی-جغرافیایی اش حکومت اقتدارگرای مرکزی را ایجاد می‌کرده - وجود نداشته است. در حالی که شهروند اروپایی از زمان دور از نهادهایی که اجازه می‌داد اراده‌ی ملی خویش را به صورت جمعی اعمال کنند برخوردار بوده است، انسان ایرانی از سر ترس و زور و یا عاقبت‌طلبی سلطه‌ی دولت‌های مرکزی خود را می‌پذیرفت. در اروپا کشورهایی همچون یونان باستان - کوچک‌تر از امپراتوری ایران و در نتیجه با توان مدیریت آسان‌تر - وجود داشته که در آن‌ها پدیده‌ی دموکراسی توانسته بود به خوبی شکل بگیرد. شهروندان یونان باستان بیش از دو هزار سال پیش از این بخت برخوردار بودند که با توسل به دموکراسی مستقیم⁷ در تعیین سرنوشت خود نقش بازی کنند، در حالی که ملت ایران هنوز که هنوز است از اعمال اراده‌ی ملی خود به صورت جمعی محروم است.

شکل‌گیری حاکمیت یا دولت در میهن ما، در تمامی طول تاریخ چند هزار ساله اش، هرگز و هرگز بر مبنای اراده‌ی جمعی ما ایرانیان صورت نگرفته است. یک استثناء بر این قاعده می‌توان بازشناخت و آن هم تصویب قانون اساسی مشروطه است که در عمل، با قدرت‌گیری رضا خان، به سندی مرده و اجرا نشده تبدیل شد. قیام‌ها، شورش‌ها و نهضت‌ها در این سرزمین کم نبوده است، اما تبلور هیچ یک از آن‌ها حکومتی مردمی نشد. اراده‌ی جمعی ملت ایران هرگز در شکل گرفتن حاکمیتی ملی خود را نشان نداده است و نه حتی در رأی «۹۸ درصدی» رفتارندم قلابی سازمان یافته به دست ضد مردمی‌ترین حکومت تاریخ ایران در سال ۱۳۵۸.

سلسله‌های حکومتی و جابجایی قدرت در ایران

تاریخ پرتلاطم سرزمین ما سرشار است از دست به دست شدن‌ها و جابجایی‌های قدرت قهرآمیز بین شاهان و سلسله‌های پادشاهی رنگارنگ. خاندان‌هایی که تا پیش از دوران پهلوی بر ایران سلطه یافته‌اند عمدتاً به یکی از دو گونه‌ی زیر موفق شدند اقتدار خود را بر مردمان ما بقبولانند و بر کشور ما حکم رانند:

• تقابل و زورآزمایی بین اقوام ایرانی و تسلط نهایی یکی بر دیگران

از زمان ساسانیان به این سو، کمابیش هریار که حکومت مرکزی ضعیف می‌شد، اقوام پراکنده‌ای - که از سر ترس و زور و به اجبار تابع دولت مستقر در مرکز بودند - یافت می‌شدند که به خود جرأت قیام دهند تا یا برای خود حکومت محلی مستقلی تشکیل دهند و یا برای به دست‌گیری حکومت مرکزی تقلا کنند. از همین رو، به خصوص تاریخ هزاره‌ی اخیر ایران، تنها حکومت‌هایی طایفه‌ای-قبیله‌ای را به خود دیده است. جابجایی قدرت در تمامی این موارد همواره خونین و توأم با جنگ و کشتار بوده است. حکومت از آن کسی می‌شده که زور بیشتری از خود نشان می‌داد. حاکمان جدید، سلاطین سلسله‌ی پیشین را سر می‌زدند، پوست می‌کنند و کور می‌کردند تا کسان خود را بر رأس کار بگمارند. پایتخت را به منطقه‌ی خود انتقال می‌دادند تا منابع دیگر مناطق محروم نگاه‌های این قبایل و طوایف اما، ماهیت مذهبی آنها تغییری نکرد. حاکمانی که خود را به خدا و پیغمبر و امامان متصل می‌کردند، به ویژه پس از استقرار اسلام در ایران، برای اعمال سلطه‌ی بیشتر همواره تلاش نمودند پایگاه مذهب و حکومت را با هم یکی نگاه دارند. تشیع، مذهب ساخته و پرداخته‌ی آخوند‌های مظنون بریده از سنت، در دست شاهان صفوی به ابزار حکومتی بدل می‌شود تا به واسطه‌ی آن نخستین مذهب رسمی در ایران ابداع گردد. همچنان که خامنه‌ای امروز می‌کوشد، شاه اسماعیل صفوی نیز با داستان‌های ساخته‌ی ذهن بیمار، خود را جانشین امام زمان معرفی می‌کرده و از آن فراتر، برای کسب مشروعیت ملی بیشتر شجره‌نامه‌ی خود را برخاسته از سلسله‌ی ساسانی وامی نموده است.

• تهاجم دشمن خارجی و غلبه بر اقوام ایرانی:

تاریخ گواهی می‌دهد در دوره‌هایی از تاریخ که کشور ما تحت سلطه‌ی اشغالگران خارجی به ضرب شمشیر و کشت و کشتار قرار گرفته است، همان مهاجمان پس از کشتار و ویرانی هولناکی که هر بار بر تمدن ایرانی تحمیل کردند، خود مورد هجوم فرهنگ غنی و سرشار ما قرار گرفتند تا در نهایت در آن حل شوند. همچون مقدونی‌ها پس از حمله‌ی اسکندر و یا اعراب پس از هجوم به ایران زمانی که سلسله‌ی بنی امیه و سپس بنی عباس چنان تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی قرار گرفت که دیگر رد چندان از آنان باقی نماند. چنین پدیده‌ای پس از حمله‌ی مغول‌ها نیز رخ می‌دهد هنگامی که با دادن جای خود به افشاریان و زندیان و صفویان، و در نهایت قاجار در تاریخ ایران مستحیل می‌شوند.

• بنیان‌گذاری حکومت مرکزی غیرقومی در ایران:

سلسله‌ی پهلوی که در هماهنگی پنهان و پیدا بین قدرت‌های استعماری و فراماسونری و به دنبال کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ بنیان گذاشته می‌شود، نخستین حکومتی در تاریخ ایران است که برآمده از پیروزی یک قوم و طایفه بر دیگر اقوام نمی‌باشد. جدا از جنبه‌ی

غیرقومی آن، خاندان پهلوی نیز مانند اسلاف خود بدون تکیه بر توافق عمومی و با ضرب چکمه به تاج و تخت رسید. رضاخان به دنبال عدم استقبال مجلس شورا از پیشنهادش مبنی بر برقراری نظام جمهوری در ایران، در نهایت مجلس را محاصره می‌کند تا مشروعیت پادشاهی خود را به نمایندگان بقبولاند. می‌توان گفت با سرنگونی محمدرضاشاه، نخستین بار در تاریخ ایران مراجعه به اراده‌ی ملی در تعیین حکومت انجام می‌شود؛ رفرا ندیم «جمهوری اسلامی، آری یا نه» در ۱۲ فروردین ۵۸ بود؛ رفرا ندیمی نمایشی و حساب شده از جانب خمینی که از این هوشمندی برخوردار بود که بخو اهد رژیم جمهوری اسلامی را از نظر نمادین در نقطه‌ی متضاد و در تقابل کامل با سلسله‌های خودکامه‌ی پادشاهی جلوه دهد. حال آن که عملکرد و ماهیت این نظام همان روابط مبتنی بر نفی اراده‌ی مردم را بنا می‌کرد و روی هر چه مستبد در تاریخ ایران بوده را سفید کرد.

در یک کلام:

شکل‌گیری حاکمیت یا دولت در میهن ما، در تمامی طول تاریخ چند هزار ساله‌اش، هرگز و هرگز بر مبنای اراده‌ی جمعی ما ایرانیان صورت نگرفته است. یک استثناء بر این قاعده می‌توان باز شناخت و آن هم تصویب قانون اساسی مشروطه است که در عمل، با قدرت‌گیری رضاخان، به سندی مرده و اجرا نشده تبدیل شد. قیام‌ها، شورش‌ها و نهضت‌ها در این سرزمین کم نبوده است، اما تبلور هیچ یک از آن‌ها حکومتی مردمی نشد. اراده‌ی جمعی ملت ایران هرگز در شکل گرفتن حاکمیتی ملی خود را نشان نداده است و نه حتی در رأی «۹۸ درصدی» رفرا ندیم قلابی سازمان یافته به دست ضد مردمی‌ترین حکومت تاریخ ایران در سال ۱۳۵۸.

شرق فرد-محور و غرب جمع-محور

بر خلاف شرق، جامعه‌ی غربی، دهه‌ها و در قاره‌ی کهن اروپا، سده‌هاست که اجازه می‌دهد مجموعه‌هایی، بر مبنای اراده‌ی مردم (اعضای قوم، طائفه، روستا، شهر) شکل بگیرد؛ منظور نهادهایی است که نمایانگر خواست و توافق عمومی بوده و به نمایندگی از جانب آنان عمل می‌کنند. انسان غربی از دیرباز ساختار های جمع-محور را می‌شناسد، میزانی از دموکراسی را تجربه کرده و قادر است نقش خود به عنوان فرد را در قالب جمعی تعریف کند. حافظه‌ی جمعی در غرب، به طور عمده، زمانی نقش فرد را برجسته می‌کند که به یک نهاد جمعی ماندگار تولد بخشیده باشد.

در نقطه‌ی مقابل، انسان ایرانی -همچون انسان شرقی- چیزی به جز ساختار سیاسی-اجتماعی مبتنی بر حکومت های مرکزی استبدادی

تجربه نکرده است. در ترس از دست دادن تاج و تخت خود، حاکمان خودکامه‌ی کشور ما، هرگز تاب جمعی که در آن فضای همدلی و همکاری بین شهروندان ایجاد شود را نیاورده‌اند و هرگونه تبلور اراده‌ی جمعی را از همان ابتدا در نطفه خفه کرده‌اند. انسان ایرانی کار گروهی را کمتر می‌شناسد، با فعالیت سازمان یافته‌ی هدفمند بیگانه است و اگر هم که بخو اهد در برابر ظلم از خود مقاومتی نشان دهد، آن را به طور عمده در قالب جانفشانی‌ها و «قهرمان بازی» های تک روانه تصور می‌کند.

در همین راستا، مبارزات اجتماعی در ایران نیز همواره دارای ماهیت فرد-محور بوده و بر مبنای ابتکار و شجاعت یک قهرمان، یک پهلوان یا یک دلاور به پیش می‌رفته است. نمود این فرد-محوری را در ادبیات حماسی و اسطوره-محوری مانند شاهنامه‌ی فردوسی می‌یابیم و یا در افسانه‌هایی که سینه به سینه و نسل به نسل به ما انتقال یافته‌اند. تاریخ مبارزاتی ده‌های اخیر را بنگریم: رد پای جامعه‌ی فرد-محور و اسطوره-محور را همه جا در احزاب سیاسی ما -که چه بسا خود را بسیار مدرن و امروزی می‌دانستند- باز می‌یابیم. حرکت های جمعی، در جامعه‌ی استبدادزده‌ی ما، همواره نماد اراده‌ی فردی یک «ابر انسان» بوده که در وجود رهبران جریانات سیاسی ویا قهرمانی چون ستارخان و باقرخان تبلور می‌یافته است. همان گونه که در ادبیات غنی فارسی در وجود اسطوره‌هایی چون رستم دستان و آرش کمانگیر؛ «ما فوق بشر» هایی که با زور بازوی خود می‌توانستند سرنوشت و سرحد کشور ما را تعیین کنند. کاوه‌ی آهنگر را به یاد آوریم، سرگذشت پایداری اش در برابر ضحاک جنبشی اجتماعی ایجاد می‌کند، اما در حافظه‌ی جمعی ما به عنوان نماد قهرمانی فردی حضور دارد. ایرانیان شاید بابت خرمدین و ابومسلم خراسانی را بشناسند، اما کمتر کسی است که در صحبت از آنان به قیام سرخ جامگان و جنبش سیاه جامگان بیاندیشد، به آن حرکت جمع-محوری که از دل اراده و کنشگری این دو دلاور زاده شدند. فرهنگ موروثی به ما اجازه نمی‌دهد به هیچ یک از این «قهرمانان» به صورت یک انسان عادی بنگریم؛ انسانی که اشتباه هم می‌کند، دچار بی‌دقتی هم می‌شود و یا در کار خود سردرگم می‌ماند. فرهنگی که ردپایش را در میان جریانات ملی‌گرای ایرانی در نگاهشان به دکتر مصدق می‌بینیم؛ فرهنگی که بازتولیدش را در جریانات چپ می‌بینیم، در اسطوره‌سازی شان از جزئی‌ها و حمید اشرف‌ها. به جوان‌هایمان بنگریم، شاید حتی پدربزرگش‌هایشان رضاشاه را به خاطر نداشته باشند، اما توهم نجات بخشی همچون پدر تاجدار آن‌ها را چنان به رویا پرداز ی شبه سیاسی می‌برد که از نقش‌پذیری در جامعه‌شان خالی می‌کنند.

از تاریخ بشریت درس بگیریم، برون رفت ما از این معضل تاریخی زمانی امکان پذیر خواهد شد که بتوانیم کشور خود را، نه بر وفق مراد این یا آن حاکم مستبد، که به گونه‌ای نهاد - محور مدیریت کنیم. ما نیز خواهیم توانست اراده‌ی جمعی و ملی خود را به کار بندیم، اما تنها هنگامی که ساختار اجتماعی - سیاسی این کشور ماهیتی جمع - محور پیدا کند؛ و این عین روح دموکراسی است! دموکراسی پدیده‌ای جمع - محور و سامانه‌ای نهاد - محور است. دقیق‌تر بگوییم: جامعه‌ی نهاد-محور دموکراتیک تنها در قالب یک ساختار حزب-محور می‌تواند تحقق پیدا کند. احزابی که وظیفه‌ی خود را در اعمال اراده‌ی شهروندان در امور مدیریتی جامعه تعریف می‌کنند.

حزب، نهادی جمع-محور

نتیجه گیری

بازتولید چرخه ی استبداد، آن درد تاریخی است که انسان ایرانی امروزی را همچنان گرفتار خود نگاه داشته است؛ رفتار فردی و جمعی ما شاهد آن است. ما نیاز به ایجاد تغییرات بنیادین و ساختاری داریم، آن نوع از تغییر که به کار بستن اراده ی جمعی و ملی ما را میسر گرداند. تمدن ما با خطرات جدی روبروست و ما مردم ایران هرگز نتوانسته ایم حکومتی که تبلور واقعی توافق جامعه ی ما باشد را تجربه کنیم و به گواه تاریخ چند هزارساله ی کشورمان استبداد در این سرزمین همچنان تداوم دارد.

درک ضرورت چاره جویی بر این درد تاریخی، ما را در حزب ایران آباد، بر آن داشت که پاسخگوی مسئولیتی باشیم که کنکاش و داده های علمی و آگاهی به واقعیات موجود بر دوش ما می گذارد.

در این راه ما -همان گونه که دیگر احزاب مردمی- را تنها نگذارید. ماندگاری تمدن ایرانی، این میراث زیبای انسانی تنها در گروی کنش جمعی و سازمان یافته ی امروز ماست. ■

از تاریخ بشریت درس بگیریم، برون رفت ما از این معضل تاریخی زمانی امکان پذیر خواهد شد که بتوانیم کشور خود را، نه بر وفق مراد این یا آن حاکم مستبد، که به گونه ای نهاد-محور مدیریت کنیم. ما نیز خواهیم توانست اراده ی جمعی و ملی خود را به کار بندیم، اما تنها هنگامی که ساختار اجتماعی-سیاسی این کشور ماهیتی جمع-محور پیدا کند؛ و این عین روح دموکراسی است! دموکراسی پدیده ای جمع-محور و سامانه ای نهاد-محور است. دقیق تر بگوییم: جامعه ی نهاد-محور دموکراتیک تنها در قالب یک ساختار حزب-محور می تواند تحقق پیدا کند. احزابی که وظیفه ی خود را در اعمال اراده ی شهروندان در امور مدیریتی جامعه تعریف می کنند.

هر آن که رویای دموکراسی دارد باید آن را در واقعیت تشکیل احزاب و کار سازمان یافته ی جمعی جستجو کند. جامعه ای که به دنبال دموکراسی می گردد، باید بتواند در دل خود احزاب قدرتمند پروراند. تشکل های سیاسی که مسئولیت استقرار، مدیریت و تداوم بخشی به دموکراسی را بر عهده بگیرند. به کهنه ترین نظام های سیاسی دموکراتیک دنیا بنگریم، به هند، به آفریقای جنوبی یا آمریکا. تجربه ی حزب آن ها به ما می گوید که در راستای بنیان نهادن دموکراسی به سه دلیل به احزاب سیاسی نیاز خواهیم داشت:

- **استقرار دموکراسی در جامعه:** بدون احزابی که برنامه ی درازمدت مستقرسازی آن را داشته باشند دموکراسی در جامعه پانگرفته و نهادینه نمی شود.
- **مدیریت جامعه بر اساس دموکراسی:** برای ایجاد خطوط مدیریتی نیاز به احزاب است تا با پیشنهاد برنامه های سیاسی خود و تأیید آن از طریق انتخابات به کار پیاده کردن عملی آن در جامعه پرداخته و در این مسیر امور جامعه را مدیریت کنند.
- **محافظت از دموکراسی و استمرار بخشیدن به آن:** حفظ دموکراسی در گرو چرخش قدرت است و این چرخش فقط از طریق مجموعه های سیاسی دمکرات منش که احزاب باشند ممکن است.

بر همین مبنا، چنانچه احزاب قدرتمند مردمی نداشته باشیم:

- یا نخواهیم توانست استبداد کنونی را به زیر کشیم و در جامعه دموکراسی مستقر بکنیم،
- یا اگر هم بتوانیم، در نبود نهادهای جمع-محور، مدیریت عرصه های گوناگون اجتماعی به درستی انجام نخواهد شد،
- و یا اگر هم دو شرط نخست را کمابیش پیش بردیم، به دلیل بافت اجتماعی-تاریخی فرد-محور در جامعه ی ما، در سرزمینی که اراده ی جمعی انسان ها همواره قربانی امیال افرادی مستبد و خودکامه شده، هیچ ضمانتی نخواهد بود که دیکتاتور دیگری جای مستبد پیشین را نگیرد.

شک به خود راه ندهیم! در امتداد مسیر چند هزاره ساله ی تاریخ این سرزمین، اگر همچنان به صورت فردی، اسطوره وار و قهرمانانه به مبارزات سیاسی خود ادامه دهیم، هرگز رنگ دموکراسی به خود نخواهیم دید. این را واقعیت استبدادزده ی جامعه ی ایرانی به ما می گوید: جامعه هرگز نخواهد توانست ماهیتی دموکراتیک پیدا کند، مگر آن که نهاد-محور و حزب-محور شود؛ جامعه ای دارای احزاب مردمی و قدرتمند. این احزاب اما یا وجود دارند و یا می توانند بنیان گذاشته شوند؛ اما در ورای نام و مبنای فکری و استراتژی کاری شان، زمانی مادیت خواهند یافت که شهروندان ایرانی آستین بالا زده، به آن ها بپیوندند، درون آن ها مسئولیت بپذیرند و کار کنند. هموطنانی هستند که بر این امر آگاهند، آن نوع از آگاهی که با خود مسئولیت می آفریند. انتخاب پاسخگویی به این مسئولیت اما، در دست انسان آگاه است.

تا وقتی به احزاب مردمی نپیوسته ایم
در امر براندازی جدی نیستیم.



هموطنان گرامی!

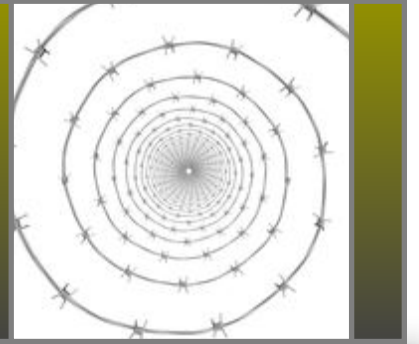
چنانچه مایل هستید پرسش هایتان در مورد حزب ایران آباد را با اعضای حزب در میان بگذارید در سمنارهای اینترنتی ماهانه ی ما شرکت کنید.

برای این منظور با ما تماس بگیرید:

hezbiraneabad@gmail.com

چرخش قدرت در تاریخ سیاسی ایران

بخش نخست



کوروش عرفانی

جنگ قدرت بین مافیاهای درون نظام، سماجت بشار اسد در رها نکردن قدرت در سوریه؛ یا نخست وزیر بلغارستان به دلیل اعتراضات عمومی، همراه با تمام اعضای کابینه خود به دلیل اعتراضات عمومی استعفا داد. این تفاوت چشمگیر میان گرایش‌ها از کجا می‌آید؟ چه چیزی سبب می‌شود که برخی به مسند حکومت چنگ بزنند و بعضی دیگر آن را آسانتر به دیگران واگذار کنند؟

در این نوشتار با نگاه به پرسش‌های فوق می‌کوشیم موضوع چرخش قدرت در ایران را بررسی کنیم.

چرخش قدرت

پدیده بیانگر دست به دست شدن قدرت حاکمه یک کشور بر اساس فرایندهایی است که مبنای آن انتخابات آزاد است. در یک نظام دموکراتیک، هر نیروی سیاسی که بتواند رای اکثریت جامعه را به دست آورد حکومت را به دست می‌گیرد و اگر کارش در طول مدت تعیین شده برای خدمت، مورد پسند عموم باشد، شانس این را می‌یابد که برای یک دوره معین دیگر و بر اساس رای مردم، در جایگاه خود باقی بماند و در غیر این صورت قدرت را به دیگران واگذار می‌کند. این جوهره و مشخصه اصلی دموکراسی است.

از آن جا که سیستم سیاسی دموکراسی بر مبنای «چرخش قدرت» بنیان گذاشته می‌شود، همه بازیگران سیاسی می‌دانند که حکومت عرصه‌ای است که می‌توان با رعایت اصول موجود در قانون اساسی، آن را در اختیار خود بگیرند و بر مبنای همان اصول نیز باید، در وقت خود، آن را به دیگری تحویل دهند.

این ممکن است که یک فرد بتواند چندین بار در صحنه سیاسی به قدرت دست یابد، اما این که کسی بخواهد با زور یا حقه بازی، به صورت مادام‌العمر موقعیت حکومتی را برای خویش اشغال کند بسیار ناممکن است. از همین رو باقی ماندن بیش از حد در قدرت در کشورهای دموکراتیک پدیده‌ای نادر است و اغلب به ایفای نقش‌های محدود مانند نمایندگی مجلس، سناتور، وزارت و یا مشاوره ختم می‌شود. اما پست‌های مهم و اصلی اغلب ستاره‌های کم دوام را به خود می‌بینند.

نمونه زندگی سیاسی

برای شناخت چگونگی تحول عمر سیاستمداران در غرب کافی است به یک نمونه نگاه کنیم. در فرانسه «لوران فابیوس-Laurent Fabius»، وزیر امور خارجه کنونی این کشور، مثالی از رفت و برگشت‌های متعدد در سیاست است. وی که متولد سال ۱۹۴۶ است در سال ۱۹۷۴ به حزب سوسیالیست فرانسه پیوست. چهار سال بعد، در سن ۳۲ سالگی به مجلس شورای ملی فرانسه راه یافت. پس از طی دوره نمایندگی بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱ و با پیروزی فرانسوا میتران در پست ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۸۱، به

نخستین پست وزارت خود دست یافت. بین سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ وزیر بودجه و از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۴ وزیر صنعت و تحقیق بود. او در همان سال ۸۴ به پست نخست وزیری فرانسه منصوب شد و تا سال ۱۹۸۶ که سوسیالیست‌ها انتخابات مجلس را به راست‌ها باختند، در این پست باقی ماند.

با انتخاب مجدد فرانسوا میتران به سمت ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸، فابیوس به ریاست مجلس قانونگذاری فرانسه رسید و تا سال ۱۹۹۲ در این پست باقی ماند. در همین سال وی به عنوان دبیر اول حزب سوسیالیست فرانسه انتخاب شد. پستی که آن را یک سال بعد و با شکست این حزب در انتخابات، ترک کرد. او بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ که مجلس فرانسه در دست راست‌ها قرار داشت، به عنوان رئیس گروه سوسیالیست‌ها در مجلس شناخته می‌شد.

در ۱۹۹۷ و با پیروزی مجدد سوسیالیست‌ها در انتخابات مجلس، لوران فابیوس بار دیگر به ریاست مجلس دست یافت. او سه سال بعد، در سال ۲۰۰۰ به عنوان وزیر اقتصاد، دارایی و صنعت در کابینه نخست وزیر سوسیالیست «لیونل ژوسپن-Lionel Jospin» شروع به کار کرد. در سال ۲۰۰۲ باز به عنوان نماینده به مجلس رفت و در سال ۲۰۰۶ خود را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری در حزب سوسیالیست نامزد کرد اما در انتخابات مقدماتی و درون حزبی از رقیب خود خانم «سگولن رویال-Ségolène Royal» شکست خورد.

فابیوس بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ یک پست محلی مربوط به استان خود، یعنی استان «سن ماریتیم-Seine-Maritime» را اشغال کرد. او که در تمام این مدت نزدیک به چهل سال به عنوان یکی از مغزهای متفکر حزب سوسیالیست فعالیت می‌کرد، سرانجام سال گذشته با پیروزی «فرانسوا اولاند-François Hollande» به عنوان وزیر امور خارجه فرانسه به صحنه قدرت باز گردید. وی هم اکنون ۶۷ سال دارد و به احتمال زیاد می‌تواند ده تا پانزده سال دیگر در صحنه سیاسی فرانسه حضور داشته باشد.

مثال رولان فابیوس برای آن است تا ببینیم وقتی در یک کشور دموکراسی برپاست، سیاستمداران بارها می‌روند و می‌آیند. در سطوح پایین، میانی یا بالای ساختار قدرت خدمت می‌کنند و باز آماده می‌شوند که بروند و برگردند. موقعیتی کم یا بیش مشابه می‌توان برای سایر سیاستمداران در فرانسه و جوامع دموکراتیک دیگر در نظر گرفت. در آمریکا سرنوشت بسیاری از کسانی که در سن بالا به ریاست جمهوری رسیدند مانند «جرج بوش» (۶۵ سالگی) «ریچارد نیکسون» (۵۶ سالگی) و «هری ترومن» (۶۱ سالگی) و نیز سرنوشت بعد از پایان دوران ریاست جمهوری کسانی که در سن

پایین به این پست دست یافتند - مانند «بیل کلینتون» (۴۶ سالگی) - حاکی از فراز و نشیب‌های بسیاری است که هر یک از این افراد، بر اساس انتخاب‌های فردی خود و سرنوشت حزبی خویش پیدا کردند.

پس از قتل وی، برادر او «شاه محمد خدا بنده» به قدرت می‌رسد. او فردی ضعیف و ناپیما بود که به شاعری و گوشه‌گیری علاقه داشت. اما با این همه عده‌ای (قزلباشان) او را شاه کردند و وی کشور را در اوج فلاکت به مدت ده سال اداره کرد. آن قدر بد، که عثمانیان تبریز را تصرف کردند. این تنها موردی است که می‌بینیم شاه در حالی که هنوز زنده است فرزندش، «شاه عباس یکم»، جای او را می‌گیرد و با فاصله گرفتن از سلطنت در انزوا و در نهمین سال سلطنت پسرش «شاه عباس یکم» جان می‌سپارد. این شاید نخستین مورد جابجایی البته ناگزیر قدرت بدون خونریزی و کشتار در تاریخ معاصر ایران است.

«شاه عباس اول» به مدت ۴۲ سال بین سال‌های ۱۵۸۷ تا ۱۶۲۹ میلادی حکومت کرد. این شاه نیز در طول سلطنت خویش یک فرزندش را کشت، دو پسرش را کور کرد و پس از درگذشت دو پسر دیگرش در دوران کودکی، به هنگام مرگ دیگر جانشینی نداشت. به همین دلیل، سلطنت به دست نوه او «شاه صفی» رسید. این پادشاه بین سال‌های ۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ میلادی به مدت ۱۴ سال حکومت کرد.

او در زمان حکومت خود به مواد مخدر و عیاشی روی آورده و اداره کشور را به دو وزیر خود سپرده بود و برای اطمینان از این که خطری سلطنت او را تهدید نکند، بسیاری از امرا و فرماندهان و بازرگانان را به قتل رساند. در بین آنان سرداران دلیر و قابل‌الذکر دوران «شاه عباس یکم» بودند که به دست شاه صفی به قتل رسیدند. به طور مثال او نه تنها «خلیفه سلطان» از بهترین وزرای دوران «شاه عباس یکم» را کشت، بلکه فرزندان وی را نیز از میان برد. وی سرانجام در سن ۳۲ سالگی به دلیل مصرف بیش از حد تریاک و شراب جان سپرد.

جانشین وی فرزندش «شاه عباس دوم» بود که در سال ۱۶۴۲ میلادی و در سن ده سالگی به سلطنت رسید. او مدت ۲۴ سال بر ایران حکومت کرد. با مرگ وی فرزندش «شاه سلیمان»، ملقب به «شاه صفی دوم» به قدرت رسید. از او به عنوان پادشاهی نالایق نام می‌برند. او به هنگام جلوس به سلطنت ۱۹ سال داشت و به هنگام مرگ، که به واسطه شرابخواری حاصل شد، ۴۷ سال.

در سال ۱۶۹۴ میلادی فرزند وی «شاه حسین» به قدرت رسید. او بی‌سواد و فاقد توان اداره‌مملکت بود، اما شمار همسران حرمسرای وی بالغ بر ۱۰۰۰ مورد عنوان شده و مورخان از وی به عنوان یک «بیمار جنسی» یاد کرده‌اند. در زمان او فساد و تباهی و ناامنی کشور را فرا گرفت و سلسله‌ی صفویان در نهایت توسط «اشرف افغان» برچیده شد. «شاه حسین» در سال ۱۷۲۶ در زندان افغان‌ها گردن زده شد.

می‌بینیم که در طول ۲۲۱ سال سلطنت صفویان در بین سال‌های ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۲ میلادی، تنها در یک مورد است که یک حاکم قبول می‌کند که جای خود را در زمان حیات خود به فرزندش بدهد. در باقی موارد هر آن چه بوده یا مرگ طبیعی بوده است، یا مرگ ناشی از بیماری و فساد و یا قتل و توطئه. به عبارت دیگر، در زمانی که در اروپا به تدریج سنت استقرار پارلمان و نظارت بر جابجایی دولت جا افتاده و نهادینه می‌شود در ایران سلطنت مطلقه و تک سالاری افراطی در اوج خود است و قتل و کشتار و زندان و کورکردن، یگانه سنت‌های قدرت‌گیری و یا ممانعت از قدرت‌گیری دیگران به شمار می‌روند.

ادامه ی این نوشتار در شماره ی بعدی خودرهاگر انتشار خواهد یافت.

8 طریقه کشتن وی چنان توطئه آمیز بود که بعدها به دلیل عدم شفافیت و تحقیق در این باره عده‌ای مدعی می‌شدند او نمرده و خود را به عنوان «شاه اسماعیل دوم» معرفی می‌کردند. یکی از آنها در لرستان قدرتی هم فراهم کرده بود و برای مشابه ساختن چهره خویش با شاه اسماعیل دوم تمام دندان‌های خود جز دو تا را کشیده بود. در نبود مکانیزم‌های نهادینه کفایت که با کشیدن دندان‌های خود، خویش را شبیه شاه مقتول کنید که بتوانید مدعی مقام شاهی شوید. یعنی یا شانس و یا اقبال.

درباره ی آرمان گرایی واقع گرا



دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

اخلاق، تبلور شجاعت پایبندی به حقیقت است.

عقل، بهره بردن از مغز برای درک حقیقت است.

ترکیب اخلاق و عقل نماد باور به ضرورت تغییر واقعیت به حقیقت است.

این مسیر آدمی است برای تبدیل شدن به انسان.

در نبود اخلاق، عقل ما را به حقیقت وفادار نمی سازد، در میانه ی راه مصلحت گرا می شویم و جا می زنیم.

در نبود عقل، پایداری ما در مسیر حقیقت به مقصد راه نمی برد. اگر خرد نباشد، حتی عاشقان حقیقت نیز می توانند راه رسیدن به آن را نیابند.

این تنها با ترکیب این دوست که می توان امیدوار بود سرانجام به مقصد حقیقت محور خویش دست یابیم.

*

واقعیت همان شرایط موجود است.

حقیقت آن واقعیت بهتری است که به طور بالقوه هست، اما نیاز به تلاش هدفمند انسان ها دارد تا متحقق شود.

این واقعیت بهتری را که می خواهیم از بالقوه به بالفعل تبدیل کنیم حقیقت یا همان آرمان می نامند.

پس آرمان، یا حقیقت، امری ممکن است که در انتظار عقل و اراده و کار و تلاش ماست تا متولد شود.

آرمان همان شرایط ممکن است که به طور مشروط موجود است، شرط تحقق آن اراده و عقل انسان است در قالب کار سازمان یافته، برنامه ریزی شده و هدفمند.

**

حزب ایران آباد حزبی است آرمان گرا، یعنی در جستجوی تبدیل واقعیت موجود به یک واقعیت بهتر است. واقعیت بهتر همان آرمان ماست. نوع آرمان گرایی ما پس واقع گراست؛ یعنی خود را براساس شناخت دقیق و روشمند واقعیت موجود تنظیم می کند و راه های بهینه سازی آن را می یابد.

پس، آرمان گرایی واقع گرا با آرمان گرایی ذهنی گرا فرق دارد.

در آرمان گرایی ذهنی گرا یک فرد یا تشکیلات، بدون محاسبه ی علمی شانس دگرگون سازی واقعیت موجود، نسخه های زیبا برای آینده می پیچد. حال آن که در آرمان گرایی واقع گرا یک فرد یا تشکل، نخست ظرفیت های تحول پذیری واقعیت موجود را شناخته و می سنجد و بعد، ممکن ترین سناریو این دگرگون سازی را بر مبنای ظرفیت های حاضر در جامعه پیشنهاد می دهد. پیوند بلافصل آرمان با واقعیت شرط موفقیت آرمان گرایی واقع گراست.

به این معنی که شرایط مطلوب مندرج در آرمان از دل واقعیت حاضر بیرون می آید و چیزی میان آنها به عنوان فاصله ی رویاپردازانه یا ذهنی گرایانه وجود ندارد. ■

مراومه حزب ایران آباد - شماره ۳۰

ما بر اساس "آرمان گرایی واقع بینانه" می دانیم که دستیابی به جامعه ی مطلوب ما یک روند تدریجی و گام به گام است. مسیر حرکت به سوی آن تابع واقعیت های عینی است و نه فقط برداشت های ذهنی و آرمان گرایانه، ما بر این امر واقف هستیم. برای ما آگاهی و اختیار، پایه ی درک و عمل به ضرورت هاست.

www.iraneabad.org

www.irsnespq.org

از نرمش قهرمانانه تا واگذاری وطن فروشانه



کوروش عرفانی

سیاسی و دیپلماتیک قرار می‌دهد. این تهاجمی است که می‌تواند به منافع و با آبروی بین‌المللی دولت-ملت‌ها را به چالش کشیده و به ضررهای سخت داخلی و خارجی در عرصه‌های اقتصادی، مالی، روابط خارجی و غیره وارد سازد. به طور مثال معرفی یک دولت به عنوان اشغالگر یا تروریست در سطح جامعه بین‌المللی برای کشوری که این دولت نمایندگی می‌کند بی‌رونقی اقتصادی، کاهش درآمد از راه گردشگری، عدم تمایل به سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه‌ها و امثال آن را به دنبال خواهد داشت.

- در تهاجم اقتصادی، اقتصاد کشور قوی اقتصاد کشور ضعیف را به زیر سلطه‌ی خود درمی‌آورد و آن را جزیی از بازار یا پشتوانه‌ی مواد خام یا انرژی مورد نیاز خویش می‌کند. بسیاری از کشورهایی که به اقتصاد تک‌محصولی دچار هستند مورد تهاجم اقتصاد کشورهای قدرتمند دیگر واقع شده‌اند و توان مقابله با آن را نداشته‌اند. این تهاجم در قالب قراردادهای ناعادلانه‌ی اقتصادی، تحمیل شرایط سخت به کشور ضعیف، بهره‌برداری گسترده از منابعی که مورد نیاز اقتصاد داخل است اما صرف صادرات می‌شود و نیز، استفاده از نیروی کار ارزان این کشورها جلوه می‌کند. بسیاری از اقتصادهای کشورهای آفریقایی بعد از دوره‌ی استعمار، که دوره‌ی غارت مستقیم ثروت‌های آنها بود، وارد دوره‌ی غارت غیرمستقیم شدند که در قالب تهاجم اقتصادی کشورهای قدرتمند استعماری صورت گرفته است.

- در تهاجم فرهنگی نیز فرهنگ کشور غالب با تولید و صادرات انبوه محصولات فرهنگی حوزه‌های اصلی فعالیت هنری را در اختیار خود می‌گیرد و آن را به نشخوارگاه تولیدات نازل فرهنگی خویش بدل می‌کند. در این تهاجم، ارزش‌های کشور غالب به عنوان ارزش‌های «برتر» و «جهان‌شمول» معرفی می‌شود و بر اثر تکرار گسترده جا می‌افتد. تهاجم فرهنگی هویت بومی کشور مغلوب را هدف قرار داده و آن را چنان مخدوش می‌کند که دیگر شانس بازسازی و بقاء و یا تبدیل شدن به منبعی برای ایستادگی در مقابل غالبان را نداشته باشد.

پس می‌بینیم که قدرت‌های بزرگ از ابزارهای متعددی برای تهاجم و غلبه به کشورهای ضعیف برخوردارند. مواردی مانند رابطه‌ی نابرابر و استعماری بریتانیا و هندوستان نشان می‌دهد که معیار در این میان اندازه و شمار جمعیت یک کشور نیست، این قدرت عملیاتی و توان مدیریتی یک کشور است که حرف نهایی را می‌زند.

بر اساس آن چه آمد در می‌یابیم که وجود یا عدم وجود یک دولت منتخب تا چه حد می‌تواند در نتیجه و عوارض یک یا چند نوع تهاجم علیه یک کشور موثر باشد. رژیم‌های ضد مردمی اغلب در مقابل این تهاجم‌ها بازی را می‌بازند و در بهترین حالت، مانند کره‌ی شمالی، چاره‌ی کار را در قطع ارتباط با جهان بیرون و در قفس نگه داشتن مردم خود می‌بینند تا شاید از این طریق توهم مقاومت را دامن زنند.

به جای آن که رویداد استفاده هواپیماهای روسی از پایگاه هوایی نوژه را به صورت منزوی بررسی کنیم و آن را تابعی از شرایط مقطعی ایران و منطقه بدانیم، اتفاق اخیر را در بستر واقعی خود قرار دهیم؛ بستری که جز نقاط سیاه و ننگین در سراسر آن چیزی هویدا نیست.

افشای خبر مربوط به استفاده‌ی هواپیماهای روسی از پایگاه هوایی نوژه در همدان جهت عملیات هوایی در سوریه واکنش‌های داخلی و خارجی بسیاری را برانگیخت. این گزارش اما برای ما ایرانیان که کارنامه‌ی عملکرد رژیم جمهوری اسلامی را در دست داریم می‌تواند یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی وطن‌فروشی‌های متداول جمهوری اسلامی باشد. بنابراین بهتر است به جای آن که این رویداد را به صورت منزوی بررسی کنیم و آن را تابعی از شرایط مقطعی ایران و منطقه بدانیم، اتفاق اخیر را در بستر واقعی خود قرار دهیم؛ بستری که جز نقاط سیاه و ننگین در سراسر آن چیزی هویدا نیست. این نوع از بررسی سبب می‌شود که بدانیم پس زمینه‌ی چنین تصمیم و اقدامی از سوی سران نظام چه بوده است و این که چه غافلگیری‌های دیگری از جانب رژیم در انتظار ملت ایران است.

تهاجم در روابط بین‌الملل

روابط میان کشورها یا بر اساس تعادل و احترام متقابل به ارزش‌ها و منافع همدیگر تنظیم شده است و یا بر مبنای یک معادله‌ی نابرابر. در این صورت اخیر می‌توان صحبت از سیاست تهاجمی کرد. چهار نوع تهاجم مورد نظر است: سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی یا نظامی.

- در تهاجم نظامی، حضور بیگانگان و دست اندازی و تجاوز آنها به خاک و سرزمین یک کشور سبب می‌شود که جایی برای مماشات و تردید برای ساکنان یک سرزمین وجود نداشته باشد. اشغال‌گری و برقراری جو حکومت نظامی و تحمیل اراده‌ی متجاوز به ساکنان سرزمین تصرف شده بخشی از این نوع از تهاجم است.

- در تهاجم حقوقی شکایت و پرونده‌ی قانونی یک کشور علیه مملکت دیگر جنبه‌های روشنی از حق‌خواهی یا برعکس زورگویی را نمایان می‌سازد. این امر می‌تواند در چارچوب نهادهای بین‌المللی مانند دادگاه بین‌المللی لاهه و یا در چارچوب قوانین کشوری باشد.

- موضوع اما زمانی پیچیده‌تر می‌شود که یک کشور مورد تهاجم سیاسی و یا اقتصادی و یا فرهنگی کشور دیگر واقع می‌شود.

در این موارد سه‌گانه، دست‌اندازی ظریف‌تر و بی‌سروصداتر صورت می‌گیرد و به همین خاطر به آسانی قابل شناسایی نیست و حساسیت در مورد آن کمتر است.

- در تهاجم سیاسی یک کشور با استفاده از ابزارهایی مانند دیپلماسی و بهره‌گرفتن از نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و به طور مشخص‌تر شورای امنیت آن اقدام و کشور دیگر را زیر فشار

از نمش قهرمانانه تا واگذاری وطن فروشانه

پنجاهدرصدی خود به جمهوری های جدا شده از شوروی سابق سهم بدهد، با به رخ کشیدن قدرت نظامی خود در مقابل نیروی دریایی ضعیف ایران موفق شد که سهم ایران از منابع سرشار این دریا را از ۵۰ درصد به کمتر از ۱۲ درصد کاهش دهد. با توجه به منابع کشف شده در بخش های از دست رفته می توانیم ضرر ناشی از این اقدام وطن فروشانه در مقابل تهاجم سیاسی-نظامی روسیه را حداقل بالغ بر هزار میلیارد دلار برآورد کنیم.

- با یک گفتمان آلوده به تهدید و توسعه طلبی رژیم ایران بسیاری از کشورهای همسایه را به دشمن ایران تبدیل کرد و آنها را در تهاجم سیاسی و حقوقی بر علیه ما متحد ساخت. دولت هایی مانند عربستان دهه هاست که در پی ضربه زدن به منافع ایران هستند و عامل این رفتار آنها به طور مشخص آتش افروزی، دخالت ورزی و تحریک گری سیاسی مدیریت شده توسط نظام حاکم بر ایران است. دهها و یا صدها پروژه ای مشترک اقتصادی و علمی و گردشگری و زیست محیطی که می توانست میان ایران و همسایگانش مورد توافق و اجرا قرار گیرد در این سه دهه مورد توجه قرار نگرفت. امری که با خود ضرر غیر قابل جبران چند صد میلیارد دلاری را به همراه داشته است.

- با گفتمان قلابی ضد اسرائیلی خود رژیم جمهوری اسلامی بهترین بهانه های مورد نیاز راست گرایان دولت اسرائیل را در سی و هشت سال گذشته فراهم کرده است. اسرائیل نیز با اتکاء به لابی قدرتمند خود زمینه های یک تهاجم سیاسی، اقتصادی و شاید در آینده، نظامی، به کشورمان را فراهم کرده و از این طریق کشور ما - و نه فقط رژیم جمهوری اسلامی -، به عنوان «تروریست» و «تهدید و خطر» معرفی شده است. ضررهای ناشی از جا انداختن این تصویر از ایران برای کشورمان در نزدیک به چهل سال گذشته قابل محاسبه نیست، اما بدون تردید سر به صدها میلیارد دلار می زند.

ادامه مطلب در صفحه ۱۹

با دخالت ورزی مستقیم نظامی، تسلیحاتی و مالی در امور کشورهای دیگر مانند عراق، سوریه، لبنان، یمن و بحرین زمینه های یک تهاجم وسیع سیاسی با احتمال قوی تبدیل شدن به تهاجم نظامی را برای کشورمان فراهم کرده است. علاوه بر میلیاردها دلاری که برای حمایت از شبه نظامیان وابسته به خویش خرج کرده است، رژیم ایران خسارات بی شماری را برای کشورمان با از دست فرصت های بی شمار در همکاری های منطقه ای مانند کشیدن راه های بین المللی، استقرار لوله های طولانی صادرات نفت و گاز، سرمایه گذاری برای بهره برداری مشترک از میدان های نفتی و گازی مشترک و غیره را در منطقه ی خاورمیانه، خاور نزدیک و آسیای مرکزی از دست داده که رقم خسارات آن فراتر از صدها میلیارد دلار خواهد بود.

این در حالیست که اگر بتوان بر نوعی از ایستادگی در مقابل این تهاجم ها واژه ی «مقاومت» را در معنای اصیل کلمه به کار بریم، زمانی باشد که کشوری نه فقط تهاجم در حال انجام را رد می کند، بلکه خود را بازسازی و احیاء نموده و در آن حوزه ی مشخص موفقیت به دست می آورد. کشور کوبا نمونه ای از مورد موفق، در معنای نسبی، خود می باشد، حال آن که مورد کره ی شمالی کمتر شایسته ی چنین ارزیابی مثبتی می باشد. در مورد کشور ما می بینیم که رژیم دیکتاتوری و ضد ملی جمهوری اسلامی از استراتژی عوام فریبانه ی دیگری استفاده کرده است. یعنی ضمن آن که در مقابل این تهاجم ها یکی بعد از دیگری گردن شکست و تسلیم کج کرده است، در عین حال در تبلیغات داخلی خویش، خود را پیروز بی چون و چرای همه ی میدان ها اعلام می نماید.

نمونه ی تاریخی دولت شکست خورده

رژیم جمهوری اسلامی در این عرصه می تواند به عنوان فاجعه بارترین الگوی دولت توسری خورده و تسلیم شده معرفی شود. نمونه هایی از این استراتژی سرپاشکست را مرور کنیم:

- از طریق گروگان گیری سفارت آمریکا در سیزدهم آبان ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی زمینه های یک تهاجم گسترده ی سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی (ماجرای طیس) به کشور را فراهم کرد و از این طریق ضررهای غیر قابل جبرانی را به کشور وارد کرد. برآورد آن چه کشور ما در طول سی و هفت سال به دلیل قطع روابط دیپلماتیک و اقتصادی با آمریکا و تنش با متحدانش پرداخت سر به صدها میلیارد دلار می زند. رهبر ضد ایرانی نظام این حرکت ضد ملی را از انقلاب هم مهمتر ارزیابی کرده بود.

- از همان ماه های بعد از انقلاب دولت جمهوری اسلامی با گفتمان تحریک برانگیز خود اقدام به تنش آفرینی با همسایه ی غربی ایران، عراق پرداخت. این امر در نهایت بهانه ی تهاجم نظامی این کشور به ایران را فراهم ساخت. یک میلیون کشته و مجروح و یک هزار میلیارد دلار برآورد تلفات و خسارات هشت سال جنگ بود. اما وقتی به ابعاد فزاینده ی این جنگ می نگریم این رقم می تواند چندین برابر باشد. ما شاهد بودیم که رژیم جمهوری اسلامی چگونه پیروزی ناشی از مقاومت نیروهای نظامی دارای پشتوانه ی مردمی را در سال ۱۳۶۱ و زمانی که دولت عراق مسئولیت تجاوز و جنگ و پرداخت غرامت را پذیرفت به شکست مفتضحانه ی آتش پس ۱۳۶۷ تبدیل کرد. این نماد بارز عدم دفاع از منافع ملی در مقابل تجاوز نظامی بود.

- با رفتن به سوی حمایت از تروریسم و گرفتن گروگان از افراد دارای تابعیت غربی در لبنان رژیم ایران کشور ما را برای دهه ها هدف یک تهاجم حقوقی و سیاسی قرار داشت که انزوای دیپلماتیک و از دست رفتن صدها فرصت و موقعیت اقتصادی، همکاری های تجاری، مالی، علمی، دانشگاهی و غیره حاصل آن بود. این امر در کنار اقدامات مستقیم تروریستی رژیم در سراسر جهان، ایران را به یکی از بدنام ترین و منزوی ترین کشورهای دنیا تبدیل ساخت. ضررهای مالی ناشی از این انزوا می تواند بالغ بر صدها میلیارد دلار برآورد شود.

- با ضعیف کردن اقتصاد ایران و هدر دادن منابع کشور در دزدی و فساد و سوء مدیریت کشور قدرت نظامی آن را چنان ضعیف ساخت که دیگر توان دفاع از منافع ملی کشور را نداشت. به همین خاطر زمانی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی صحبت از تقسیم دوباره ی منابع دریای مازندران مطرح شد دیدیم که به دلیل ضعف نظامی ایران در مقابل روسیه، به جای آن که این کشور از سهم

از نرمنش قهرمانانه تا واگذاری وطن فروشانه

صورتحساب غیر قابل محاسبه

این لیست فقط چند مورد از عملکردهای وطن فروشانه ی رژیم جمهوری اسلامی است که زمینه های انواع تهاجم ها و ضررهای هنگفت و نجومی به کشورمان را فراهم کرده است. در این سی و هشت سال این تهاجم ها با همدستی یک حکومت سر تا پا ضد ایرانی و ضد ملی، هزاران میلیارد دلار از ثروت های این ملت را از میان برده است. به این رقم چند هزار میلیارد دلاری اضافه کنید چند تریلیون دلار خسارت های ناشی از فرار سرمایه های داخلی، فرار مغزها که اگر رقم بیان شده ۴۰ میلیارد دلار به طور متوسط و هر سال را برای آن در نظر بگیریم در طول سی و هشت سال به رقمی معادل هزار و پانصد میلیارد دلار برای همین یک مورد می رسیم، اضافه کنید به آن، ضررهای اقتصادی ناشی از بیکاری میلیون ها ایرانی، بیماری میلیون های ایرانی دیگر، سونامی سرطان، هشت میلیون معتاد و میلیاردها دلار ضرر ناشی از میلیون ها پرونده ی قضایی و سرگردانی و اضافه کنید بر آن هزینه ی اعدام ها و کشته ها و مجروح های تصادفات جاده ها و بعد در نظر بگیرید ضرر ناشی از نابودی کردن ۹۷ درصد از کل آب های روزمینی کشور و ... نگارنده بر این باور است که عقب افتادگی تاریخی تمدن ایرانی در طول زمان و به واسطه ی کارنامه ی برشمرده ی فوق باید در مقیاس «قرن» بررسی شود. رژیم جمهوری اسلامی ایران را از مسیر تحول تاریخی خود خارج و آن را به جاده ی انحطاط راند.

در این شرایط، آیا واگذاری یک پایگاه نظامی به هواپیماهای روسی جای تعجب دارد؟ شاید، اگر نمی دانستیم که این رژیم ضد ایرانی با کشور ما چه ها نکرده است. تردید نکنیم که مورد پایگاه نوزه نه تنها مورد است، نه اولین آن و نه آخرین آن. این قصه سر دراز دارد و به مثابه سلطنت وطن فروش قاجار، تا مرز واگذاری خاک ایران به بیگانگان پیش خواهد رفت. روسیه، چین، اسرائیل، آمریکا، عربستان، آذربایجان، ترکیه، پاکستان و بسیاری دیگر از قدرت های بزرگ غربی و شرقی در انتظار روزهای آخر عمر کشورمان نشسته اند. این رژیم «نرمنش قهرمانانه» ی خود را با شدت بیشتر ادامه خواهد داد.

کلام نهایی و نکته ی مهم این که آن چه گفته شد همه ی ضرر وارده ی رژیم ایران به مردم ایران نیست، پرده ی آخر این نمایش سیاه هنوز در راهست و این نه پیش بینی که سناریویی در حال شکل گیری است: جنگ آب، قحطی و فروپاشی، شورش خونین، تنش منطقه ای، جنگ نظامی، تجزیه ی ایران و محو کشورمان به شکل کنونی خود. این سرنوشت ملت و سرزمینی است که به دست حکومتی می افتد که ملت و ملیت و منافع ملی برایش هیچ معنا و مصداق و ارزشی ندارد. امروزه تبدیل کشورها به مستعمره بسیار راحت تر از لشگرکشی های استعماری شده است. آیا فرصتی برای توقف این روند برنامه ریزی شده ی نابودسازی باقی است؟ پاسخ با شما. فقط از یاد نبریم که «سرنوشت یک ملت یا در دست خودش است یا در دست دشمنانش».

• با رفتن به سوی ماجراجویی اتمی و تلاش مخفیانه برای ساخت سلاح هسته ای دولت ضد مردمی جمهوری اسلامی زمینه ی تهاجم سیاسی، حقوقی، سایبری و حتی شبه نظامی را به کشورمان فراهم ساخت. ایران برای سال ها تحریم و انزوا را تجربه کرد و اقتصاد آن زیر بار فشار تحریم ها فروپاشید. علاوه بر ۲۵۰ میلیارد دلار خسارت مستقیم ناشی از سرمایه گذاری بیهوده در صنعت اتمی، خسارت ناشی از انزوا و عدم دسترسی به منابع مالی و فن آوری و عملی باید بالغ بر صدها میلیارد دلار برآورد شود. ضمن آن که حاصل کار تصرف غیررسمی سرزمین ایران توسط بازرسان- جاسوسان آژانس بین المللی انرژی اتمی شد. آنها در قالب طرح های بازرسی و رصدگری مندرج در برجام برای پنج، ده، بیست، بیست و پنج سال و یا، طبق نص صریح متن این توافق نامه، «برای همیشه» در ایران خواهند بود و متر به متر خاک ما را کنترل خواهند کرد. همین موقعیت را از این پس و به تدریج پرونده موشک های دوربرد رژیم می تواند تداوم و شدت بخشد.

• با دخالت ورزی مستقیم نظامی، تسلیحاتی و مالی در امور کشورهای دیگر مانند عراق، سوریه، لبنان، یمن و بحرین زمینه های یک تهاجم وسیع سیاسی با احتمال قوی تبدیل شدن به تهاجم نظامی را برای کشورمان فراهم کرده است. علاوه بر میلیاردها دلار که برای حمایت از شبه نظامیان وابسته به خویش خرج کرده است، رژیم ایران خسارات بی شماری را برای کشورمان با از دست فرصت های بی شمار در همکاری های منطقه ای مانند کشیدن راه های بین المللی، استقرار لوله های طولانی صادرات نفت و گاز، سرمایه گذاری برای بهره برداری مشترک از میدان های نفتی و گازی مشترک و غیره را در منطقه ی خاورمیانه، خاور نزدیک و آسیای مرکزی از دست داده که رقم خسارت آن فراتر از صدها میلیارد دلار خواهد بود.

• با غارت سرمایه های عظیم داخل کشور مانند ۸۰۰ میلیارد دلار درآمدهای نفتی در طول هشت سال دوران احمدی نژاد، اقتصاد ایران را ورشکسته و نابود کرده به نحوی که امروز باید با خفت و التماس زمینه های تهاجم اقتصادی شرکت های غربی را برای غارت منابع مادی و انسانی ایران فراهم کند. از جمله قراردادهای نفتی شبه داری که در حال حاضر به شرکت های غربی پیشنهاد می دهد و نیز دعوت سایر کمپانی های بزرگ چینی و غربی به آمدن و استثمار نیروی ارزان کار ایرانی. ذلت این قراردادهای، که حتی قانون اساسی ضد ایرانی رژیم را هم به چالش می کشد، مالکیت ثروت های زیرزمینی ایران را برای حداقل بیست و پنج سال به شرکت های بزرگ نفتی واگذار می کند. بدترین و ضد ملی ترین نوع قراردادهای در تاریخ که از وطن فروشی قاجار هم فراتر می رود آماده ی واگذاری است. ضرر و زیان ناشی از این قراردادهای به طور بالقوه به راحتی از مرز صدها میلیارد دلار فراتر می رود. این قراردادهای اقتصاد تک محصولی را تقویت می کند، گرایش وارداتی اقتصاد را افزایش و صنایع و کارگاه های تولیدی را نابود کرده و اجبار مهاجرت متخصصین در جستجوی کار به خارج از کشور را افزایش خواهد داد.



دعوت بینندگان تلویزیون دیدگاه به همیاری مالی
 تلویزیون دیدگاه یکی از پربیننده ترین رسانه های سیاسی داخل کشور می باشد که بدون هیچ گونه وابستگی مالی در خدمت بررسی و بیان دقیق حقایق کشورمان قرار دارد.
 مشارکت هموطنان کرامی مسئولیت پذیر در تامین هزینه های این رسانه ی مردمی، ضامن استقلال تلویزیون دیدگاه، بدون دادن باج و امتیاز به منابع مالی خاص است.
 شهروندان ایرانی کرامی می توانند برای ارائه ی همیاری مالی خود از طرق زیر تماس حاصل فرمایند:
www.didgah.tv - 001-747-200-5560 - didgah@yahoo.com



جامعه‌شناسی: مفاهیم و واژه‌ها

اقتدار - Authority

«اقتدار» به معنای توانایی تحمیل اراده‌ی خویش به یک فرد یا گروه و یا یک جامعه می‌باشد. اقتدار به تمامی کنش‌های مرتبط با زندگی جمعی برمی‌گردد. اقتدار کمتر می‌تواند بی‌طرفانه و خنثی باشد و در بیشتر موارد نوعی قضاوت ارزشی در زمینه‌های معین مانند اقتدار والدین، اقتدار دولتی یا اقتدار قانونی آن را همراهی می‌کند.

در علوم سیاسی اقتدار آن قدرتی است که زیردستان آن را به رسمیت شناخته و پذیرفته باشند و به همین خاطر از مشروعیت برخوردار است. وجود عنصر مشروعیت در مفهوم اقتدار آن را از پدیده‌ی «قدرت» متمایز می‌کند، زیرا که قدرت به طور لزوم از مشروعیت برخوردار نیست. اشغال عراق نمونه‌ی بارزی از یک عملکرد فاقد مشروعیت از جانب آمریکایی‌ها بود که به طور صرف بر قدرت [نظامی] تکیه داشت.

اقتدارگرایی - Authoritarianism

به کارگیری بیش از حد «اقتدار» را اقتدارگرایی می‌نامند. این به معنای تحمیل بدکارانه‌ی اراده‌ی حاکم است به نحوی که زیردستان چاره‌ای جز تبعیت نداشته باشند. صحبت بر سر نظامی است که در آن به واسطه‌ی کنترل از بالا اراده‌ی فرد به نفع توقعات حاکمیت محو می‌شود. فقدان سازوکارهای حمایت اجتماعی فرد را مجبور می‌کند در برابر فشاری که از خارج بر وی تحمیل می‌شود تسلیم شود. شکل‌هایی که اقتدارگرایی در سیستم مدیریت جامعه بر خود می‌گیرد، در زندگی اجتماعی و اقتصادی، انسان‌ها را -از ترس زیرپا گذاشتن قانون حافظ منافع سیستم حاکم-، ناگزیر به پذیرش محدود شدن آزادی فردی خود می‌کند.

استقرار و تداوم

دمکراسی در

ایران آینده

در گرو رسیدگی

کامل به محاکمه

جنایتکاران رژیم

فعلی است.



نشریه‌ی "خودرهاگر"

شماره پنج-۱۱ شهریور ۱۳۹۵-۱ سپتامبر ۲۰۱۶

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

آدرس پستی:

Po.Box 302 Van Nuys

CA 91408 USA

Tel: 1-747-200-5560

Email: hezbiraneabad@gmail.com

تنها مطالبی که به امضای دفتر سیاسی

حزب ایران آباد رسیده است بیانگر

نظرات رسمی حزب خواهند بود.

سایر مطالب بیانگر نظرات

نویسندگان آن می‌باشند.

حق انتشار با ذکر منبع آزاد است.